



خطی « فهرست شده »

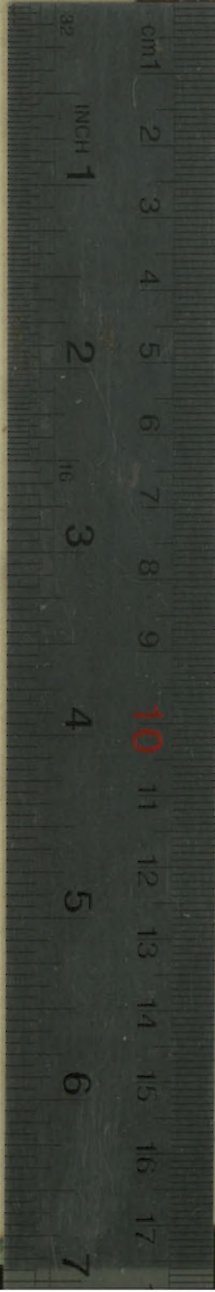
۳۳۸

۵۱۹

بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۰۰۰۰۰۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۲
۱۳۸۲

شماره ثبت کتاب	۱۷۵۸
موضوع	۱۷۵۸
مؤلف	مجموعه کتب خطی
کتاب	کتابخانه مجلس شورای ملی

خطی - فهرست شده
۲۲۸۰

۵۷۵

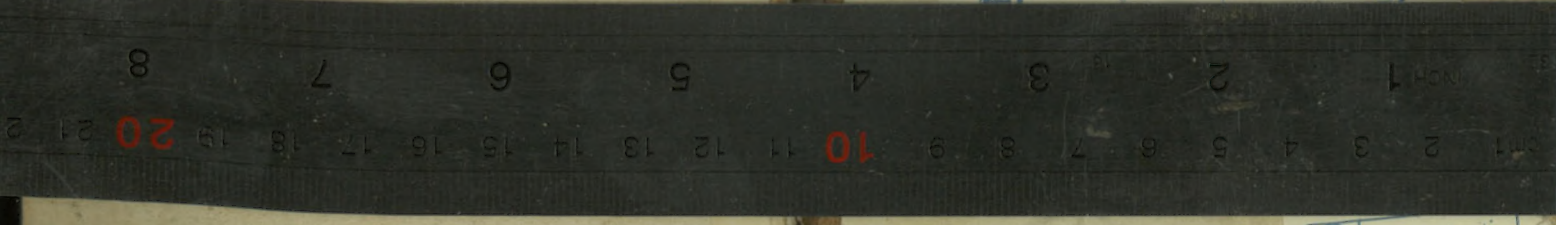
بازرسی شد
۱۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
۲۸۵۹

شماره ثبت کتاب	۷۵۱۵
موضوع	۱۷۵۴
مؤلف	۲۷۸۰
کتاب	مجموعه کتب
کتابخانه مجلس شورای ملی	

نظری - فهرست شده
۲۳۸۰



۵۱۳

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷

بازدید شد
۱۳۸۲

۴۰۰۰۰۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۸۵۹

شماره ثبت کتاب	۷۵۱۵
موضوع	۲۵۸۲
مؤلف	۲۵۸۰
مترجم	۲۵۸۰
کتاب	کتابخانه مجلس شورای ملی

تغییر فرست شده
۲۳۸۰

King's
7-9

King's
7-9

7-9

چند کتب از این کتابخانه
مخطوطه قدیم حضرت امام الکامل
الفاضل



عدم عمل است عمل خود را در تحجرات کو عمل میکردی
 می بالیت گفته شود لم یحج ولم تدع بدون الواو
 جمله لام الحی بحتم الحالیة فاصبحت مغایرا
 قفارا رسومها کان لم سوی اهل من الوحش
 تو اهل یعنی داخل صبح شدن منازل محبوب در
 حالتیکه بر همه خوردگی بود نشانیهای او باین
 طریق که گویا اهل وی نبود سوا و وحشیها
 ترکیب صحبت فعل فاعل و مغایرها فاعل صحبت
 و قفارا حال منه رسومها فاعل قفارا و کان مخفف
 من کان تو اهل محزون و بله و سوی اذنه الاستثناء و
 و اهل مضاف الیه و سوی و من المضاف الوحش ظرف
 مستقر متعلق بکان المحزون لغت لا اهل و مشاء
 این بلیت در مفعول بودن است از مفعول خود که
 تو اهل باشند و عند ضرورت شیء است و حفظ
 و دلیعت التي استودعتها يوم الاغارة ان وصلت

فاصبحت
 لا یخبر عنه
 حجة

فصول ۲۷

وان

وان لم یعنی حفظ کن و دلیعه خود را اینجا بکن
 سپردم من بتوان و ادر و ز غارت کردن اگر
 بخوری ترکیب حفظ فعل امر و فاعل مستفیه
 و دلیعتک مفعول به التي اسم موصول و سهوکتها
 صله و هو مع صله لغت و دلیعتک و یوم منصوب
 علی الطريقة مضاف الی الاغارة و ان اداة شرط و صلت
 فعل شرط و ان لم فصل عطف علیه و جواب شرط و صلت
 بقرینه حفظ و شاهد این بلیت در محذوف بودن
 محذوف است بعد از لم و هو کلمة فصل محذوف نقد
 کل نفس اذا ما خفت من الموت الا یعنی با محذوف
 فدا جان تو با آنچه جمیع جانها هرگاه تو ترسی از آن
 که یعنی از کاریکه باعث غم و هلاکت شد ترکیب
 محذوف منادی مفرد معرفه مبنی علی الفهم محذوف و فایده
 و نقد فعل نفس مفعول به لنقد کل مفعول فاعل
 نقد مضاف الی نفس و اذ افرغ لغو لنقد و ما

ناله

زائفة وخفت فعل شرط ومن امر متعلق بخفت
 وتبالأصفت امر وشاهد این بلیت در مجزوم
 بودن فعل است بحال خود بخند فلام الامر
 الافا جوفی یا الله محمد فان لم يكن اهلا فانت لاهل
 یعنی نگاه باشی پس رحم کنیست شما بمن الجداى محمد
 پس اگر بنوده بشم سزاوار رحمت تو پس مرا رحمت
 را تو سزاوارى ترکیب الاحرف تلبیه واطلاقه
 علی الله هیهنا خارج عن موضوعه بل للحصول
 المتكلم واستغاثته وارحم امر والضمیر فاعله و
 اهل خبره وانت مبتدأ واهل خبره ولها متعلق
 باهل بتاویل الموصول وشاهد این بلیت در استعمال
 صفة جمعست در واحد حقیقی بر او تعظیم
 بحسبه الجاهل مالم یعلم شیخا علی کریمیه محمدا فانه
 اهل لان یاکرها یعنی بیاید ارد کوهی را که بد
 بالای این کوه برف جاها را از راه عدم علم

بحر

پیورمدی که نشسته باشد باکره باعامه سزاوار
 باینکه اکر کرده شود ترکیب بحسب فعل والضمیر
 مفعوله وجاهل فاعل او واما مصدریه است ولم
 جائزه است وبعلم مجزوم است بل والفه قبل الاطلاق
 وقيل من النون الخفيفة والجملة معترضة بين المفعولين
 وشیخی مفعول الثانی بحسبه علی کریمیه ظرف مستقر
 متعلقه بکانه شیخا ومما حال من ضمیر کائن وفى بعض
 النسخ وقع الشیخ بالرفع وحينئذ خبر مبتدأ محذوف
 وهو هو والجملة فى محل نصب مفعول الثانی بحسبه
 واهل للتفصیل وان من حروف المشبهة بالفعل
 والضمیر اسمه واهل خبره واللام حرف الجائز وان
 ناصبة ویاکرها بصيغة المجهول بتاویل اکراد منطلق
 باهل وحينئذ للفتح لكون ما ضیه را باعیا وشاهد
 این بلیت در استعمال اصل متروک است بجهة صفة
 شعری وفيه شاهد اخر فی بحث نون الخفيفة وقبلها

الفا

القاء للتخفيف في حال الوقف وفي الأصل اتباعاً للوقوف
 للوقوف إذ افترق ما قبلها كما سيحكي شاء الله تعالى
 هو الجواز الذي لطيفاً لئلا عفواً ويطمأناً ونظماً *
 يعني من مدح صاحب جود استعظاماً يمكنه بتوطئة
 خود را از روی مهر بانی و ظلم کرده می شود در بعض
 اوقات و او ظلم را بر خود گرفته هیچ نمیگوید و سائلون
 یوزونه باعتبار الظلم في غير وقته وهو تعظيم
 بسهولة مع كثرة السؤال التركيب هو مبتدأ والخبر
 خبر والموصول مع صلته لغت له وضمير الخطاب
 مفعوله الأول وناثله مفعوله الثاني وعفواً تميزاً للظلم
 بصيغة المجهول والجملة الحالية ووجهاً ما منصوب
 بالظرفية فيضطر للظلم بصيغة المعلوم جواب الشرط
 المقدار أي ان ظلم فيقبل ويجزى ظلم بالظلم الملهمة *
 بقلب العجوة حتى صار وجوه ثلثة تبين عن الشك
 جوازاً مقصداً والهرم تدريه اذ امر عجا يعني متو

مستود

متوجه مستود أن ناقة و حتى مجوز دن خاها مثل
 تمثيلاً فاع و انهم قطع ميكن علفها را قطع كرد عجب
 التركيب فاع و انهم قطع ميكن علفها را قطع كرد عجب
 طرف لغو منقول به تبين و جوازاً منصوب بترج الخاضع
 الى كبراً مقصداً لغت اي كيف فاع و المراد استنفاها
 والهرم منصوب على شرطية التفسير وتدريه مفسر
 للمخوف و ادرياء مفعول مطلق وعجا لغت والهرم
 التبت اليك وسأهد اليك در قلب تاع
 افعلت بدال مملوءة و ادغام دال در دال
 العكس و ليت يصحح ذكره است احتياج بد
 مرتبة ديكر نيت تبين ربها اوقيت في علم يهن
 قوله ثلثات يعني لسيا را اوقات مشرف حوالم
 سند بر كوهها على كدهر ساعدت خاها بر دشت
 حامة مرا ياد والمراد بالبحر التي تحب ناحية القلب
 التركيب راب حرف جر مكفوف بالهيا دخل على

الفعلية

الفعليّة ووضعها للتقليل وقد يكون للتكثير و
 يكن ان مراد النارج المعنى الاستعجال لانه في مكان
 الافتقار ومقصود الشايع الوضع في التشبيه بالعلم
 في القلة واوفيت فعل وفاعل اي لم تقف وفي علم
 طرف لغو متعلق به ويرفع بالحقيقة وتوبي مفعوله
 وشالات فاعله وشاهد در طي سندن نون
 است به مستقبل محض انما تشبيهه في الوسط
 وابن مقبول ليست در نزد صديقين لا تحقيق
 الفقير على ان تركع يوما والامر قد رفعه يعني
 خوار مشافير فقير اسناد ر و ذى ليست شوى
 تودا وراس و ذكرا بلند مرتبه كرد اندك
 لانه هيه و تحقيق فعل اس وانت مستتر فيه
 له والفقير مفعوله رعل لغة في فعل والضمير اس
 وان مصداق به وتر كع منصوب بان وانت مستتر
 فيه والجملة خبر رعل و يو ما منصوب على الظرفية
 والامر

والامر مبتدأ وقد رفعه فعل فاعل مفعول به
 وخبر المبتدأ والجملة حال من الفقير وشاهد در
 حذف سندن خفيفة هت جبت التقاء الساكنين
 باعدم حركت دادن از جهة خلاف وضعش و
 وضعش من سكوت هت مستأ الساء فتلناها و
 دام لنا حق نرى جدا عيشي وشهلا نأ يعني من
 كوديم ما اسمان را ليس سديم با و دديم بود آن
 رفعت براهي فانا انك ميديدم كوه وشهلا ن را
 نرى باي خود كه راه مير و ذكرا التركيب مستعمل
 والساء مفعوله والفاء للتحقيق و قلنا فعل ثلث
 والضمير مفعوله راجع الى الساء و دام عطف عليه
 ولنا طرف لغو متعلق به و حتى مستأنف و نرى
 صيغة متكلم مع الغير واحدا مفعوله الاول و
 شهلا ناعطف عليه و جملة عيشي مفعوله الثاني
 وان كان شهلا ناعطفاً على احد ولو كان مفعولاً

مفعولاً معه كان جمله متبوعاً بالآ وشاهد در
 حركت نقل است با قبل وعقب از حذف شعر
 ان العلماء ومن اللطايا حسن به فحق اليه شئوس
 يعني عجايب بسيار كردم وغير اوين نديدم بديكر
 شتران عجيب از شتران بارگش ديدم اند اسد را
 ليس ان شتران هر ساعت بجانب آن شير بكوشد خيم
 نگاه ميكردند مثل مردم صاحب خوف التركيب
 خلا كلمة الاستثناء ان من حروف المشبهة بالافضل
 العطاء بكر العين اسم ان ومن اللطايا متعلق بكان
 لغته وحسن فعل وهن ستنر فيه فاعله والجره
 خبران وله مرجعه الاسد بقرينه لا ببيت سابقه
 المذكوره من القصيده فحق مبتدأ وشئوس خبره وها
 در حذف حرف جر صحيح است بعد از نقل حركت
 او با قبل او و اين بسيار بدنام و شاذ است عباد
 تعلق حذف بحرف ش

معه

مهلاً اعاذل قد جويت من خلق الى الجود لا قوام
 وان ضقتوا يعني الهسته باشاي زن مهلاً
 كنند و حال آنكه تو بجز به كرده بود باري مرا و
 بدر سينك من بخشى كتم بقوم خود هر چند كران
 كنند اند التركيب مهلاً منصوب على المصدر به
 اى اهل مهلاً و الحق حرف نداء و اعاذل منادى
 اصله عاذلة حذف التاء للرخيم و جمله قد جويت
 حال من فاعل اهل و الجار و المجرور متعلق و ان
 من حروف المشبهة بالفعل يا اسم و اجود بصيغة
 الحكم خبره و لا قوام من الجار و المجرور متعلق باجود
 و هي مع الاسم الخبر مفعول قد جويت و الواو متانفذه
 و ان و صليه وضمتوا فعل فاعل اى انا الفعل كذلك و
 ان كانوا هم كذلك و شاهد در عدم ادغام است
 مهاي ضروريه شعرى و اصل اين بود كه ادغام
 كنند و من يك را افضل فيعمل بفضله على قومه ينفق

عنه

به صبح

عنه وبذلكم يعني اكر بوجه ما ابتد كس مذهب
 فضل ونحو كذا فضل خوصا بالقران خود سنده
 كرده بشود التركيب من موصول متعلق بمعنى
 الشرط وبذلك فعل الشرط واسمه مستتر فيه راسخ
 الى من وذا مضاف الى فضل خبر ذلك والفاء لتنفيد
 ونحو عطف على ذلك وهو اليم فعل الشرط ونفعه
 متعلق به وعلى قوم من الجائر والمجرور متعلق بفعل
 ويستغنى بها الجواب عنده متعلق به وبذلكم عطف على استغنى
 وشاهد در عدم ادغام معطوف بجزا است و
 هر استغن عنه بذكر مبدئي
 ذم المنان الى حب منزلة اللوح والعيش بعد اوله
 الايام يعني من امت كن المنان الى بعد ان منزل
 اللوح كه محبوب در وى لوبه وبه بشانند كى ما
 بعد ان آن روزها التركيب
 ذم فعل امر وفاعله انت مستتر فيه والمنان

مخبره

مفعول

مفعول وبعد مضاف على الظرفية او
 اولئك اسم الاشارة مضاف اليه بعد والايام
 عطف بيان اولئك اولئك لدر ط وشا
 هـ
 اين بيت در اجراء حر كات ثلث است در
 صيغة امر والمشهد الكسر عند التقاء الساكنين
 هـ
 والند من الرحمن فضلا ونعمة عليك ايا حباء
 للجبار طالع يعني لشمار خد اوند عالميان
 فضيلت را كه بتوداده است هر كاه بيا بيا
 طالب خير در نزد تو التركيب اعداد فعل امر و
 انت فاعله مستتر او من الرحمن طرف لغو متعلق
 به و فضلا مفعول به ونعمة عطف عليه وعديك
 متعلق لفضلا ونعمة واذا اداة الشرط واما
 وجاء فعل مضارع وطالب فاعله والخير متعلق به و

مفعول

مضاف الى مستتر
 مضاف الى المستتر
 عطف على المستتر
 بعد مفعول

متاهل این بلیت در احدی است که بکفت
 ادغام مذکور است حمیت ضرورتی شعر
 بلیت
 عجبت لم یولد و لیس له بک و ذی ولد یلد ابوی
 یعنی بسیار در تعجبم از فرزندی و حال آنکه نیست
 او را بدی که در تعجبم از صاحب فرزند کسی که فرایده
 است اگایدی و مادی و مراد در اول حضرت
 و از تلمیذ حضرت آدم هم ترکیب عجب فعل و فاعل
 و مولود طرف لغو متعلق به و لیس ناقصه و ابی
 و له خبر و الجمله حال مولود و ذی ولد عطف بر خبر
 و لم جازمه و یلد مجزوم به و الفی مفعوله و ابیان
 فاعله و شاه
 این بلیت در یلد است که فقه داده شده است و الوا
 از جهت التقاء الساکنین و لا امر حرکت نداده اند اگر
 متحرک میشد غرض فیت میگردید که اینش به کف است

در یکن

در یکن عین و این حرکت را چون چندان اعتبار
 نیست لهذا اعود بگوید است و او بنا بر اینکه
 حرکت معتبر و قصه غایت بود این حرکت غیر
 نیست این و آمد نمی آید کما قال الله و یکن ان یلد
 بالعنایه بلیت
 فکید ان لا یستحق طامه و لا شک فرج القوم
 فیوجا یعنی قسم میدهم ترا بیک در عالم سزاوارست
 از اینکه نشوای علامت را بایستعلی از خداوند
 علیان میکنم محافظت لسان و تقاعد ترا باینکه
 نشوای من ای محبوبه طامه و تازه کنی و خرا
 زخم قلب مرا که اگر چنین کنی پس این قلب جدا میجود
 در دست و کلاه تقید که ساعیان بسیار است
 کرده اند یعنی محفوظ بودن تو قسم میخورم و بعضی
 گفته اند که مفعول فعل واجب الخذف مثل استیله
 و اتفی ترکیب

ان

ان لا اصله بان لا حذف الجاء من ان وان لم يطرده
ولا نافية وتصح من الاستماع صيغة الخطاب
وانت فاعله مستتر فيه وفي مفعوله الاول
علامه مفعوله الثاني وجملة الثانية عطف على الا
وقرر مضاف الى الفوائد وجملة فيجب اجواب الشرط
المقدرا ان افقدت كان كذا والفعل للاطلاق
وسن

این بیت در کسر مضارع است بایا و این لغت
غیر فی اسد هست چرا که ایشان بایا در مضارع
کسر نمی دهند اما در کسر دادن غیر بایا هم مضارع
و این در فعل مکسور العین است و با مکسور المعین

است بلیه
لینت شعرى عن خليله الله غاله في الحب حتى قدعه
والعنى كما شكر علم بهي ما سيد را انرا حبان بحد
من که چهره جگر طالع است انرا دوستی من نا اینکه

ترک

ترک کوژده اورا ترکیه
لینت من حرف المشبهة وشعر اسد وعن
خليل لوط طرف متعلق بشعرى و طالا استفهام
خبر لبین الذی اسم الموصول وغالته صلته
وفي الحب متعلق بباله وحتى لا نتهاء ودعه
تخلاض فاعله راجع الى الخليل وهما مفعوله
وسن

این بیت در استعمال ودع است در باب
ترک و اما این قلیل است اذا ما استجبت

ارضه من سانه جرحی و هو مودع و هو مودع و هو مودع
مصدق المعنى فتر شود شکم ان اسباب پشت
او انرا عرق براه میرود و بسیار است و ترک
اما وعدة کننده صادق است یعنی هر چند که
در حال عرق اندکی کند اما شکم تراخت شود
بوعده خود و تا میکند ترکیه

اذا

اذا لشرط وما من اتفق واستجبت فعل وامرجه فاعله
ومن سله نظروا لغو متعلق به والجملة فعل شرط
حرمي فعل ماض والضمير فاعله جزاء الشرط والواو
حالية وهم مبتدأ ومردوع خبر والجملة حالیه و
واعد الضاف لامصدق الفاء واقع صالة وثم ابن بیت
درستال کردن موردی است با مکان متروک و اینها
ظاهر اتفاق است و قیاس کجا نیستند از در بیت
قامت بها تخت کل منشند و استقلت فبش منو و افترقه
یعنی درخواست آن محبوبه در آن بقعه و خاند
هر تصنیفی که در عالم بود و حجابند خود را بمن از
قبیل و دشمنای من مثل فرقدین التوکیب قامت
خبر البداء الخ و وف ای می و هم با ظرف لغو متعلق
بها و معنی الباء للفرقة و تنشند فعل می صفت فاعله
وکل منشند مفعول مطلق من قبیل وکل البیل فی صفت
فعل و فاعله می و تمثیل متعلق به و مضاف الیه الضمیر

و هو

وضوء الی الفریق و شاهد
این بیت در بدل الی حدین یا است از ثانی بیهب
صاحب مصطلح خلافا للآخر معه فیه بیهب
فناقل باین امر من راه اعادت عینه الم تعاد
یعنی یا بیهب می تو ای بسرا حرا از مردم که در
اورا که یا اعور است چشم او بایه یعنی واحد
العين بیت التکیب
فناقل خطاب باین امر هو منادی و مضاف من
مفعوله موصوفه و راه صفت و المخرق الاستفهام
و عادت فعل و عینه فاعله و ام متصلة و لم
نقار الجملة معدولة بعد لم فی جواب المخرق
التي للتوبيخ و شاهد این بیت در اعلال
فعل است بد و ن رعایت مجز که اصل است
در این باب و این ساد است بیهب

منشند

فذلك جعل قد طرقت وصرح فالحتمها عن ذی
 تمام محولی یعنی لیساً مثل تو محبوبه که آلتی بود
 غافل و آمدندیم او را در منب و صاحب شایسته
 پس فارغ گردم او را از ولد که صاحب بلا شایسته
 و یاب ساله بود التری کیب
 والفاء معنی فآب و مثل مضاف الیه الکاف مجرورها
 و جمع عطف بآن و جمله قد طرقت حال و وضع عطف به معنی فآ
 هیت مندر و فاعله و مفعوله معنی فرقت و عن
 ذی تمام متعلق به و ذی بحر در مضاف الی تمام
 و محمول لقه و محمول بر رافع و شاه دا
 این بیت در عدم اعلال و این اولی است بیت
 حتی تذکره بیضات فیه لیس الرزاق علیه الذین
 مضموم یعنی که بخواب و در آن طلیح که کنایه از
 شتر مرغ باشند بیضهای خود را پس بر نکلیت
 او را ران بارش در زم سند همچون رانری که

این

این صفت داشت که بر او بود طلیت و این
 صفت داشت که صاحب ابر تر بود التری
کیب
 تذکر فعل و فاعله مستتر راجع الی الطلیح و معنی
 مفعوله و جمله هیجا عطف علی الجملة السالفة
 و یوم فاعله و مفعوله و علیه الذین متعلق بمقدّم
 صفة و مضموم ایتم صفت یوم و مناه د
 این بیت در ثبوت با است فاساً مطواری یم
بلی

قد کان قومک محبوس سیداً و آنحال خال
 آنک سید محبوس یعنی به تحقیق که همت
 قوم خود که می بیند از آن توان بر و کان من است
 که تو سید چنین زخم خوردی ترکیب
 قد للتحقیق و کان ناقصه و قومک مضاف الی
 الکاف اسم کان محسوسک الضمیر مفعوله الاول

و سید

وسيد مغفول ان في احوال من فعل القلب وكسرة
الهمزة فيه لغت وانا فاعل واكت الضم اسم ان وسية
خبر ومعين لغته والملبة مفعول الثاني في احوال والاول
مخدوف اي احوال وشاهد ان بليت در مثل

مشاهد سابق است ۲۰ اما بابتک و بنیید بهار قریب
برنابو غیر آن سینه بترو حال که خبر بسیار است چیزی که
خرد و برتران پسران ناله در کرد

الله ولي نعمته ودمه ما نزل في فقهه عليه محمد بن داود والرائق
والمازدرمي وداق صلته من علمه بسون مضطحة مضطحة
بنز ونزل في زاد وشا في الجليل ودمه علمه على علمه
عولدا ودمه نزلت وعذر عذر في شعره ونزلت في شعره

عشقت کمان ایر قهر ایرانیا لیس خنده سبکند بی بوی
در رز قبیله عشقش هست و کمانه به دست این زن
چیش ازین عاشق که این صفت دلدار دردم بین است اگر
تعلقه فیر نامور و شیرین بر طرف لبش متعلق به دشت

والايات المتفرقة

حجبت زيارتان ثم جلست
معتدلة على حجر زيارتان
ثم انشأوا اذ لم تدع من وكره
واخرجت بقدر كرمها ما شاها
ايضا انبتت ادم التواليت
فنه ارحمهم ومهرش في حيا

عَلَيْهِ

一

فَاعِل تَقَفَلَ عَشِيَّةً مَقْصُودَةً لِعَبَسٍ شَمْسٍ نَضِيهَا
وَالْتَقَرُّونَ فِي الْأَسْمَاءِ بِأَبْرِ غُوبِيٍّ فِي اللَّحَةِ سَائِعٍ
وَكَانَ مُحْفَفَةً كَانَ لَمْ تَرَى حَائِزِمَ وَجْهَهُ وَقَبْلَ مَتَقِنٍ
وَهُوَ أَيْ الْبَصَرِيَّةِ وَاسْمُ الْمَفْعُولِ تَرَى وَيَأْتِيَانِ لَهُ
وَيُشَاهِدُ ابْنُ بَلِيَّةٍ مَرْدُودٌ حَذَفَ اسْمُ تَرَى
وَإِنْ شَاءَ اسْتَلْزَمَ

و ما سودتني عامر عن وراثته ابي الله ان اسمو ام
ولا اب يعني چه سياست و جد بن ركن كند من
و قبيله عامر از راه وراثت و نخواهد شد اليكم
والدين النكبي

ما استفهام الكاري وسودتي فلي وفي مقدمه
عازما على دفع دراته فلو لم يستحق بهر دتن والي بند
الله فاعله وان ناصبه دكر صيته لشم من
برام متعلق به ولا يعطف عليه وثنا

من ختم با عباده

این بیت در عدم هر کردن آن مصدریه است لغیر ادای
 است یا از راه خبر نظرش که باشد هر نکرد بیت
 آن قرآن علی اسماء و حکیم و السلام و آن را نشود احدی
 التماس دارم از شما ای خداوندی که برسانید
 این جانب منی بجهت سلام من و خدا از جهت کینه
 آنکه اعلام کند لغیر احدی از ترکیب
 آن مصدریه و قرآن من القدر و علی اسماء و حکیم و السلام
 الرقة و العذاب و المراد بهما الدعا و العبد لله و بهر چه
 بین الفعول و المفعول و بهر الکلام و آن فاعله و لا فاعله و نحو
 بصیغه التثنية و احد مفعول و شایسته این بیت در عدم هر کردن
 آن است در قرآن از جهت کینه نظر او مصدریه است در نظر
 مع کلماتش بنابر بدیهه

لا بد

فالیت لا اتمی لها من کلا لانه و لا من حق حق
 فلا فی محله السیاقه من محله و یکدم کم کم من ان
 را از مانده و نه از زدن شدن تا اینکه برسد به محله صا الله علیه و آله

آنکه

الترتیب
 فالیت صیغه التکلم و جدا است و لا نافیة
 و ادنی منقح بها معنی لا اتمی و من کلا لانه
 لغیر متعلق بها و لا من حق حق عطف علیه حتی جابج
 و آن مصدریه مقتضای بعد ها مع عدم العلم
 فی تلاقی و شایسته این بیت در عدم هر کردن آن مصدریه
 جابج است و جواب این نیز مورخه است شریز نیست
 بدیهه
 لستوقد السیاقه بالمعنی و لستوقد نفوساً بلفظ
 علی الکلام بمنزله طلبش کنیم با اعتبار از حقش تیر
 از بلا که بگذرد و بگذرد آن نیز بسبب و تشریح مصدریه
 می کنیم و در آن جمله و در کتب ایشان را به بنابر این در
 میان مردان نفوس است در کم و این در بسیار می شود
 و صاد از فصلی اول است در حفظ و اقلان
 معنی این معنی و ثانی است الترتیب

لغیر

لنستوفى صيغة منكم معه است ونحن مستوفى
 فيه فاعده بالبر مفعوله وبالضمير ظرف المفعول
 ايضا المستوفى ولفوضا مفعوله وبذلت فعل مجمل
 وهي مستوفى فيه حجت الى النفوس ومع الكرم
 لغو متعلق به وشاهد ابن بلت در قلب كرم
 كسر فعل مجمل است بفتح قلبه باللف وحذفه
 بالتقاء الساكنين وهي لغة تليد على بليت
 لقد عقلت عرس ليلى انتى انا اللبت محد باجر
 وعلاء بن نه فميه ودرست عرس عليه فاقون في
 كنه شام هم مفعول بهم طام التركيب
 اللام موطاة للقسم وده لتحقيق وعلت فعرس
 فاعله وعلية عطفا بيان له وان من الحروف
 المشبهة بالمفعول رنى اسمه وانا تأكيد للاسم و
 اللبت خبر ان وعد يا عليه حال وعاد يا عطفا
 وشاهد ابن بلت در قلب وادين است اما وادين

سيفر

سقت است ويا ايها مثايع مطرد لكر احد اجتماع
 الواوين بدي

وضعت لها اعودين من تشم وعودين مثاة
 عتوا يا ابرهم كاعتيت بيضها المع الحامه يعني قرار
 داد ان حامه وياي بيضهاى خود ووجوب از عود
 كان وكن عود من نزع ديكو در طانك البتان
 در كار خود بغير يقى كه در طانك بطنهاى خود
 كيعتر الزاكيه

وضعت فعل وهي مستوفى فيه فاعل لها ظرف متعلق
 به وعودين مفعول ومن تشم متعلق به وعودا
 عطفا على عودين ومن ثامة بالملئكة متعلق
 وعتوا فعل فاعل ويا ابرهم متعلق به وشاهد
 ابن بلت در عيو است كد استعمال منه در عى وهو
 الاكثر موافقة القياس بدي
 وكنا حسنها هم فوارس كنس حيا بعد طاماتوا من

الدر

الدخرا عصى و يعنى يوديم ماله بندا اشتم السند
 شجاعان قبله كمن زنه شدند الشيا في العبد انان
 كدرون بودند حبلى انان الى اعصى واعصى على
 الرجل والتاعر خالف عليه التركيب
 وكان في القصد ونا اسم وحسبنا فعل قلبى وهم مفعوله
 الاول فوارس مفعوله الثاني وكنس كعصر اسم ببله
 مضاف اليه والجمع خبر كان وحيوا فعل فاعل الجمع
 متعلق به وما مصدرية ومضاف الى الجمله ما تواتر ومن
 للبعيض والدخرا محرو وربه متعلق بما تواتر واعصى
 مفرو معرفة وشاهد اين بليت در حيوا است بختيف
 عدم او غام و اين بلى بما يعلق جايى است بليت
 والله يقيد لنا سالما بهداك بحيل وعظيم بين
 صاونه ينيان بقاءه ودر انهار مالمون تو كسالم بمر از انات
 در حالت بر دمايى تو ودر هر كى مبدعه و تعظيم
 التركيب

والله مبتدا يبقيت فعل فاعل مفعول والجمله
 خبر الله سالما حال من الكاف وبرد ان مبتدا
 مبتدا ورجيل خبره و تعظيم عطف عليه و شاهد
 اين بليت در جمله اسميه است كه واقع شد بلى
 و او باعتراف نوع از بعد از حال مفرد با دو واكر واو كى
 شود تو هم عطف جمله به مفرد شود لان الواو و هم
 فى الاثر للعطف والجمله حاله حال من الكاف يعنى
 الواو و نوعها بعد حال مفرد وهو قوله سالما
 بليت
 الم نرا لا قبوت والدخرا عصر ومن يمتثل
 العيش لراي وليمع ^{ار لانه كرم} بلى به والله جبره
 ملاقات كرم و حالى انكه سوزگار فشا رنده
 اين كس است كسى كه ملول كد انيكه ادرا
 كرم عمر او بر بنديد و ميشنود و در اين طول عمر
 لشينه التركيب

والجمله للتوبيخ الخاطب ولم فعل وفاعل ومفعول
ولا قيت صلة ما واخر مبتداء وعصر خبر وهو
من افعال الصفه ومن موصوفة ويمثل فعل والديني
فاعله والجملة صفت لمن وعابده محذوف وهو مبتداء
من الحال ويرى خبره ويسمع عطف عليه وشاهد
ابن بليت در عدم حذف خبره است و ابن فروت
مستغنى است والى كه حذف اولى است جهت تخفيف
لـ
او عني عالم بيايه كلا ناعالم بالترهات ليس ناعلم خبر
دو جنس خود خبري بيايه كه هر كنهيه انديشيدن ادا
و حال انكه ابن هر دو ناعالمند بجزهاي باطل اركا
الاباطيل التركيه
امرى من باب افعال متكلم وجه وعيني مفعوله
الا دل وما مفعوله الثاني ولم بيايه صلت ما و خبر
عابده الى ما و كلا ناعلم ابتداء عالم خبره و بالترهات متعلق

به وشاهد ابن بليت و بليت سابق ثقافت

لذا مراد

صاح صل ايت او بعتدع سادى فى الفزع صاور

فى الجلات يعق اى صاحب من اباريدك يا مئنه

مثنى سالكه كودا ند به پستان جينى بركه در

دايه در كار دايز و زنيه التركيه

صاح منادى مرام تجرف وهل استفهام لاناها

در ايت فعل فاعل و سمعت عطف عليه والباء من انك

وساع مجرورها متعلق بكل واحد على التنازع و

فعل و فاعله مستتر والجملة لغت دنى الصريح متعلق بـ

وما مفعوله موصول و قرىء بالمال هذا لك باليه صت و

اصله قرىء فى الخلاب متعلق به و روى فى العلاب

مهل فى الخلاب جمع عليه بضم المعنى و سكوت اللام

هى محلب من وشاهد ابن بليت در حذف خبره است

از منقح ماضی و اما این خلاف قیاس است و

اشیاء و اندر این ترتیب الهی

فاصله العین بر کوه اعلی الاقل متناظران سخن در اصل

یعنی پس کی دید کا و کوهی ثابت بودند بها انحراف

اینکه فرستوند در نزد کلیها از بسیار و ابرار

والترکیب

والقاء للطف و اصبح من الناقصة والعین اسمه

و بر کوه اوج و علی الاقل متناظران لغو متعلق

بر کوه الکوثر یعنی ثابت و ان سخن مفعوله

الاصح لحذف المضاف تحت

الکتاب السواد سعد

الدین فی یوم

الحمیل من شهر رجب المرجب ثلث مائت بعد الالف

و اما العبد محسن ابن الحرم

المغفور الملائع القام

در شهر رجب المرجب ثلث مائت بعد الالف





کتاب الفقه المنکله
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد واله الطیبین
اما بعد جناب علم صرف علی کتب تریف بکلمه به دون آن علم
عربی صورت بنده بر دریا که فقهیدن از باب کلمه به
آن به دون دینی ماده آن معلوم میشود بناؤ علی به اثر
از صغیرها شکله را جمع نموده ثبت کردیم تا از بار مبتدیان دفع
افته و عید الکلاں قند ساری فی سوره یسود و باب
افعال است ماضی از دری مضارع برندی در مصدری بود
فند حج و بعضی نیز بر کرده از ترش به باب افعال
تا را بهی قلب کردند جهت قرب خروج از دری شده و از کتب
در قرآن مجید و سوره یس علیه السلام از باب تفعر ماضی
از باب سوزد سوزنت است اصغر بنیت لغو تا فند کلمه به
وزار به زاده لغو نام مخفی هم به از کون زوال اولی اتمه او لیکن
شده و اتمه او لیکن محال است پس محتاج شدیم همزه بی همزه
مکروه

مکرره در ادیش در آوریم کنی بسبب صد و شصت
 بزم به پنج افک و ازینست نه پنج صیغه امر صاف است از
 شکوئی و او حرف علیه متحرک ماقبل مفتوح قلب که ده بلف
 متاخری نه اتفاقا و کنی نه میان الف و الف خا الف جهت
 اتفاقا و کنی اتفاقا و یا و یا هم بلف قلب که ده متحرکی نه واد
 حرف علیه متحرک ماقبل حرف صبیح ساکن حرکت ادرا بافتش
 وادیم که فاء بنده اتفاقا و کنی نه میان داد و الف الف بافتش
 و کنی اتفاقا و کنی نه بعد از آن ادو امر بنا کردیم تا حرف
 کردیم و درینجا بصورت جزم در آوریم بجا حرکت حرف در آنجا
 اف و ف نه علون صیغه جمع مدکر صفت متحرک برین
 تا کیه ثقیله در اصل متحرکون بعد از استغفار بدوزن و چون
 قاعده است و ثقیله در اول مضارع و تابع نه باریک کیش را
 صرف کنند پس باریک را انداختیم متحرکون نه واد ویم متحرکی
 مفتوح قلب که هم بلف متحرکون نه اتفاقا و کنی نه میان
 الف و الف و الف هم متحرکون نه واد و حرف علیه متحرک

ماکی

ماقبل حرف صبیح ساکن حرکت واد واد افتد کردیم بافتش واد
 در موضع حرکت بعد ماقبل مفتوح قلب که هم بلف متحرکون نه
 نه نیز اتفاقا و کنی نه میان الف و داد الف در جهت
 اتفاقا و کنی نه حرف کردیم متحرکون نه بعد از آن امر بنا کردیم
 تا که حرف مضارع بعد از ادیش انداختیم نظر کردیم بجا به حرف مضارع
 ما بعد حرف مضارع متحرک بعد از آن که امر بنا کردیم و چون
 اض در قطع در افتاد علونه مکرر کردیم سبزن تا کیه ثقیله چون فون
 تا کیه ثقیله اتفاقا و کنی نه میان داد و و چون داد ثقیله زیرا که
 علامه جمعیت است و چون ثقیله زیرا که علامت تا کیه است لایه
 واد و الفین خود را که دادیم متحرکون نه سبب غنی مزین
 اصغر بر میان مضارع نه برین و متحرکون از احوال افتاد برین
 نه در حالت قلب الف بیل میانه و یا و در یا و ادغام نه وید
 ریتی نه مسکتی صیغه جمع مذکر سالم مضارع برین
 متحرک است در امر مکرر بعد از اضافه نه برین و متحرکون
 اعلا جاتی و مکرر نه چنین داد یا در یک کلمه بعد از آنکه

ساکن

بهل بخوف کردن چمن در این عین الغیر لایحه تا مال
 قلب که می نه اجتماع موعین متباینی که مرکب دلی اول
 با خبر دارم در روشنی ادغام کردم تحذیر صمد برایتی
 بعد از فتح بایع ملک قبر که نه تا ستم صمد جمع
 مخاطب معاکر است از صف مشرق بود مستحق از با خبر
 میفرماید که اس مشرق مصالح بود مشرقی در مشرق
 میگویند اس اس اس است است است است است و
 مناسبت نیست که اختیاره تا جمیع مردان حاضر در آن نه شده
 احاطه در اصل بخیر بعد مشرق که با عروجه متحرک قبر
 صمد که می گویند یا انقدر که باقی با درض حرکت قبر مشرق
 قبل از کردیم با نه مضاعف کرد در آن مجید و هر یک و با عیبه
 در هر بخیر که با خبر است بعد باقی و انداد تا با عیبه
 نه بجز نه آجونی است از بخیر که حرف مضاعف بعد
 از اولش نه فتح و مشرق را صورت مجید در او دیدم اینه اسیر داشته
 محتاج شیم بیکه پس همه قطع مقصود در اولش آوردم آخیر نه

3

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

که جایز است هر از یک بنده و مضاعف را به یکدیگر که از یک
قال یقول مضاعف است از باب بیع بیع شد و از بیع بیع
ست مثل بیعت است کسی مضاعف کان از
باب بیع بیع معنایش مضاعف و اعلاش شد کسی بیع است آن
هذه الملیحة الحسناء کسی که از آن است که بیع بیع
نقیده در هر یک بیع تا که حرف مضاعف بود و ادش انداختیم و
افزایش را بخود نمودیم که از آن است بعد از آن که در بیع بود
تا که نقیده آن شد مضاعف است و ادش را می شود
بقی و منه من در است که حرف انداخته شد در هر یک
بف و الی الله العالی و مقیده از آن است که بعد از آن که از آن است
خصم لقیق فاعوها و مقیده از آن است که بعد از آن که از آن است
اقتال در امر خصم بود تا از حرف مضاعف است و
صدا از حرف مضاعف بی منافات بعد از آن که از آن است
قلب مضاعف شد و بیع حرف مضاعف شد و اول را باقی ماند
که خازنه در بیع او تمام کردیم و خصم نه بیعت است که فتنه فاعوها از آن است

وای من اضرحت لعل فناء

فهم

خصم نه کم یقیده مضاعف است بخود هم در اصل
یتخرع هم ما به برش است و از آن است که بخود هم با او بیعت
ام یلته در سوره علق لیس یلته لیسفا بالذخیره تا
صیده کادیه و اعلاش مضاعف شد که در بیع مضاعف با آن
تا که مضاعف و مضاعف با آن تا که مضاعف و مضاعف با آن
که از آن است که مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
کادیه در هر یک مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
از آن است که مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
بر سر لام از آن است که مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
و ضمیر راجع است به ابی صبر یعنی این که از آن است که مضاعف با آن
از آن است که مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
بسیار مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
در قرآن مجید در سوره نبرائیر و الله تعالی لیس لیس
مطلب است از آن مضاعف در هر یک مضاعف با آن تا که مضاعف با آن
تا که مضاعف با آن تا که مضاعف با آن

از آن است

از هر حرفی که در آن توقف نه مندرج است که در هر حرفی که در آن
 متوقف نیست که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 در قرآن مجید و لا تقه عنک علم الدنیا و الدنیا و الدنیا و الدنیا
 و در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 تفسیر بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 پیغمبر از آن که بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 الا الشیطان به الذی یضربون فی غیره مدبر است یا بجهت
 بینه من دان از آن که الا الشیطان به الذی یضربون فی غیره مدبر است یا بجهت
 و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت
 و بجهت بینه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت
 و در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 مستکرم است و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت و ضربه از بیعت
 کرانها که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 السماء چنانکه در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 صورت آسمان و در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر

و الله اعلم

سئلوا فیما بیننا که بر سره از آنها در بین لفظی است
 جمیع حروف زوایه را و بعد از آن که بر سره از آنها در بین لفظی است
 زوایه که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 حروف زوایه است و در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 بدانکه

چنانکه در هر حرفی که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 تحصیل علم زوایه که در آن علم بقال ففوته از بیعت و تفسیر
 الله علیه و آله من ملک لا یقابح فی علمه سکران لایق
 الحجة و ان الملك لا یضربون فی غیره مدبر است یا بجهت
 العلم فی السموات و الارض من الموت فی الجحیم و فی السموات
 انما یضربون فی غیره مدبر است یا بجهت
 الانبیاء و اولادهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم
 و ان قال النبی صلی الله علیه و آله طمعه السم
 و لایفه علی کرم و سمه الا ان الله یحب بغاة السم و عنی الی
 حقیق علیه السلام قال عام یقع بینه افترض سبعین الف عاب

و الله اعلم

وعن أبي عبد الله عليه السلام من اراد الله بشفقة
 اليه لم يكن له في الآخرة مثيل الا نصيب من اراد به غير الآخرة
 الله فمرا له بدار الآخرة وعنده ايضا عليه السلام
 اطلبوا العلم وتزبنوا الحليم وتواضعوا لمن طلبتم منه
 العلم ولا تكونوا عداء الجاهلين فذهب بالعلم
 بحكم وعنده ايضا عليه السلام قال مديت في
 حلال الله وحرامه تاخذ من صادق خير الدنيا
 وما فيها من ذهب او فضة والسلام على من اتبع

الحمدى صلى الله على محمد وآله العلم تنكت
 هذا النسخة الشريف المدعى في
 الشك في يوم الجمعة الرابع
 شهر رجب الحبيب اقل
 الحليقة محسن ابن محمد عفى الله
 عن عيوبها وتجاوز عن سيئاتها
 بمحمد وآله الطاهرين
 ان شاء الله تعالى

بكره الله تعالى



كتاب آداب التعلين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على الآله ونشكره على نعمائه والصلوة
والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه
مبجدين فكثير من طلاب العلم لا يتبرهن التخصيص وان احبهم وادلا
ينقصوا عن غزواته وان يتخذوا منهم اضواء طريقته وتركوا شرايطه وكل
من خطا الطريق ضل فلهذا ينال المقصود ارددت ان بيني طريق العلم
العلم على غير اختصاصه على ما رايته في الكتاب وسمعت من بعض
الاصحاب العلم والدين في حق المقصود في فصل شرعي
الفصل الاول في اهمية العلم وفضله اعلم الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
العلم زينة على كل مسلم وسنة والمراد من العلم هنا علم الال والاسم المحتاج
اليه في حال المصداق الشفع في الال كما يقال انضمت العلم على الال فضل
العلم حفظ المال فيفرض على الطالب ما يقع حاكه وشره العلم لا يحرق

١٢

احد اذا لم يبرهنه لان لان جميع الفضائل تنبسط فيها اليه
وبالطوائف التي لها الشهادة والقدرة والشهادة وغير ذلك من اظهر الله
فضله ادم على الملاكة وامرهم بالتحجيله واذا هم صلبه لا اشارة الاله
ان وقع العلم على مقتضاه فالعلم انما يفيض على المكلف بمقتضى
ويجبر عليه ان لا يحيد عنه فيكون الامتياز به في الامكان وفض
على سبيل التخصيص الكفاية واذا قام به البعض قطع عن الباقي وان لم يكن
في السبل من يقوم به فلهذا جميعا في تحصيله وجرا **وقيل**
ان العلم ما ينفع على نفسه في جميع الاعمال ينزل الطعام لانه لكل احد من
ذلك وعلم ما ينفع في الاعمال من منزلة الله وان يحتاج اليه بعض الناس
وعلم الفهم من منزلة المرض فتعلم حرام لا تدرى ولا ينفع الله ان يعرف به
القدرة وارتقاء الصلوة وغير ذلك فانه ليس برب فانه نفي العلم ان لم يفت
يطلع بها من فاهم به اليك وفيه دليل على ان لا يفتخر عن نفسه
وما يفتخرها وما يقرأ في ادها وادها فيستحب ما يفتقرها ويشتد على غيرها
لولا يكون عقله وعلمه حجة عليه فيردا وعقوبتها **الفصل الثاني**
في النية لانه لطلب العلم من النية في تمام العلم اذا النية مبرر الا مبرر

جميع

جميع الاحكام لقوله تعالى انا الاعمال بالنيات
ولقد صدق الله عليه انه لا يقدر امره الا فري فينبغي ان ينوي
المعلم لطلب العلم رضا لله تعالى وانه لا يقدر على نفسه ومن
سائر الهيات والبقاء الاسلام واداء الدين بالامر المأمور والمنه
عن المنكر من نفسه ومن مصلقاته في الدين بقية راد الله تعالى
فينبغي لطلب العلم ان يصير في الشاق ويخبره بقية الدرس
ولا يعرف عرف في الله تعالى الحقبة الثانية ولا يبل نفسه بالعلم
يجنب من الحقبة ويخبر عن التبر **الفصل الثالث**
في اعتبار العلم والاسناد والشرائط والنهاية فينبغي لطلب العلم
ان يتأخر من كل علم اخره ويحتاج اليه في امور الدين في المال
ثم يحتاج اليه المال ليقدر على التفرغ فيه ومعرفة الله تعالى بالعلم
ويحتاج اليقين من الحقائق فالحق عليكم باليقين والى الله
ويحتاج للمؤمنين كحقه عليكم باليقين لا بالظن ولا بالافتراء
والاعلم بالحق والاسناد وينبغي ان يتدرج في طلب العلم الى علم
في الشئ لا يحصله واذا حصل العلم الى به يريه ان يتعلم فيه فليكون

ان لا يعجز في الاختلاف مع العلماء وان يصير منهم من
حقى كان الصالح للامانة ولم يؤد الى تركه والجميع لا الاخر فلا
يباكر له فينبغي ان ثبت ويعبر عنه ودلت من تركه تبر
وعلى من لا يستند اليه آخر قبل ان يصير امره وعلى يد من لا يقدر
لا به آخر من غير ضرورة فان ذلك يترك الاسود المقتربة على التحويل
وليتنزل قلبه ويصير الادوات واما الحق راو فينبغي ان
يحتاج الى العلم والادب وحاصل الطبع المستقيم ويخبر من الكمال
والمعظم والكامل الكلام والحق والحقان في حق الله تعالى
نظم يارب جبريل فاعلم ان ما قد توافى ميكرز اياه ما
به تنها من رجا الله يارب جبريل فاعلم ان ما قد توافى ميكرز اياه ما
ما بها لها وعبروا عما يحب الكتاب وينبغي ان تعظم العلم بالله تعالى
غاية التعظيم قبل الخلة من الطائفة حتى يرفع الكتاب في العلم
ولم يرفع الدرس الا مع الطهارة وينبغي ان يكون الكتاب ولا يقدر
مطلقا ويركز الى انية العلم ضرورة لانه ان علم من دون مات ثم
وينبغي ان يسمع العلم بالتعظيم والمودة لا بالاسهارة ولا بما رزق العلم

والسنة الأولى من الفترات كالمصنوع والصوم وغيرهما
الخاص في جارية السبق وقدرته في ترتيبه من غير أن يكون له
 به أية لهبة يوم الأربعاء كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يمسكه يمسكه يوم الأربعاء
 إلا وقته ثم وكلهم من المال لا يشار إليه إلا يوم الأربعاء وذلك
 لأن يوم الأربعاء يوم من أيام الله عز وجل يوم نحس في حق الكفار فيكون
 مباركا للمؤمنين وأما قدر السبق في الأبداء فينبغي أن يكون قدره
 لا ينفصل عنه ولا يتركه إلا ما كان له من الأجر والقدرة كما إذا كان
 في الأبداء وهو من الأجر عشر مرات فيمنع الأبداء منها
 ابتداء كلفه ولا يتركه للملحاة به كغيره في غير الأبداء
 الطواريف ومنه أن يمتنع من أن يكون أقر به منه والأكايت
 كغيرها دون للمبتدئين منارات اللعن أو قبل الفهم والقطب و
 ينبغي أن يعيد السبق بعد الضبط والإعلاء كثير
 أو لا يكتفى بالتعلم شيئا لا يفهمه فانه يربط ثلاثة الطبع ومنه العظيمة
 والصنيع الآيات وينبغي أن يحتمل في الفهم من الأبداء بالتمسك والتمسك
 وكثرة التكرار فانه قد سبق وكثرة التكرار والتمسك به كثر في فهمه

دفتر

وقد حفظ حرفين من كمال دريتي فادهاون في الفهم وكثرته
 مرة أو مرتين بعد ذلك في الفهم فلا يفهم الكلام ليس فينبغي أن لا يبدأ
 في الفهم من غير فهمه ويعلم أنه قد تم وتخرج إليه فانه يجب من دعاه
 بحسب ما فيه ولاية لطالب العلم من المطابقة والمنافرة فينبغي أن
 يكون بالانصاف في الدنيا وأما من فقد فهم الشئ الغيب فكان المنافرة
 والمنافرة من دونه أما يكون لا تتزوج الصواب وذلك لا يخصه بالتمسك
 والانصاف في لا يخصه بالانصاف والتمسك فانه في المطابقة والمنافرة
 فانه في مجرد التكرار لا في مجرد ربح زيادة في مطابقة من غير تكرار
 من لم يكن ذلك من مشغلا سليم الطبع وإياك والمنافرة مع غير مستقيم
 وينبغي لطالب العلم أن يكون متلا في جميع الآفات في وقايف العلم
 وليعد ذلك فاما ما يركب الله تعالى بالآية ولهذا قيل من ترك
 ولاية من التمسك قبل العلم تسمى من صواب فان القدم كالتمسك لما خرج يقينه
 بالآية من العلم حتى يخرجه من مصيبتا في رسول الفقه بها الصديق وهو
 يكون القدم الفقيه المنظر بالآية ويكون مستغنيا في جميع الدوام والآيات
 وعن جميع الناس قال رسول الله صلى الله عليه وآله

لا

وادفع انما خرج في الشباب ووقته وحين الشبان و
 ينبغي ان يستوفى جميع احواله فاذا من علم ينبغي ان
 وكان محمد الحسن لا ينام الليل وكان يضع عنده دقا اذ ان
 من فزع سطر لا نوع بكر وكان يضع عنه الماء ويزيل لونه بالار
 وكان يقول النور في المارة الفضل التماس في الشقة والفقمة
 ينبغي ان يكون مع العلم شفا ناسا ما طهر لغيره ولا يرفع
 في فضله البينة تحصيل العلم و ينبغي ان يكون الله العلم الغير
 المتعم في فزته عاكسا و يفتح على غنة به بحث فاق على علم العام و
 ينبغي لطالب العلم ان لا يناع الله ولا يخاصه لانه يضع
 الادوات في السور يجر بمانه واسمي سكرية مادية قبل عديك
 ان تستقر على العلم لا يغيره ذلك فاذا اتممت به العلم فقد
 نفس ذلك فزعه ذلك اياك والمنايات فانها تفعلك وتضع
 اذن لك وعديك بالبر في الكفا و اياك وان تظن بالبر
 سورا فان من اعداده فلا يترك في القول لم طسوا الجوريل
 خيرا وانما يفتا ذلك من حيث النفس الفضل التماس

في

في الاستفاة ينبغي لطالب العلم ان يكون
 مستفيدا في كل وقت حتى يحيل له الفهم
 و طريق الاستفاة ان يكون منه في كل وقت محققا في
 الجمع من الفوائد في ما حفظه في ما كتب في العلم
 كما يؤخذ من فوائده الرمال لانه يحفظون من يملكون و
 يقولون من يحفظون و من يحفظون من يملكون و
 شفا العلم فان يرفع في قرب يرفع في انما العلم في الغير
 في ينبغي ان لا يقع الطالب في الادوات وان عاش
 ويعتق النبوة المودت في الليل طويل فلا تقصر ببناءك
 وانها لا يغير فلا يغيره بانك و ينبغي لطالب العلم ان
 يعتمد التفرغ و يفتقيرهم و لا يترك لكانات من يفتقيرهم
 له في المال و لا يتقبل من تحميد الشاق والذلة في طلب العلم
 و التلقى بغيره ان في طلب العلم فان لا به و في التلقى و شاور
 الزكوة وغيره للاستفاة و فيه العلم عزائل فيه و لا يترك
 ولا يفتقير الفضا

في الراء

في الورع في العلم زور صحت في هذا الباب في قول الله
انه قال لا يبرح في قوله ابتلاه الله ما به في غايته ابتلاه الله
بهية في غايته يورع في الرأى اديتبه بحسب السلطان فيها
كان طالب العلم اذ كان على الفقه والعلوم لم يبرح في قوله
وفي الورع ان يبرح في الشئ كقوله الكلام فيما لا يقع وان يبرح
عن كل علم الا ان العلم لان علمه لم يورع في قوله
والجائز والبعيد في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
عليه لا يقهر دون على قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
يدعي طالب العلم ان يبرح في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
الكلام في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
ان يبرح في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
وان يبرح في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
يكون مستأنفة من قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
العلم والطب لله وانه من القائلين في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
العلم ان لا يبرح في رعاية الادب والسنن فان من نهاده الادب

بالحق

حرم السنن ومن نهاده السنن حرم الفرائض ومن نهاده
الفرائض حرم الاخرة وقال بعضهم ما صحت في رسول الله
عليه واله ويدعي ان كنفه الصلة في صلي عليه النبيين
ذلك عن في التخصيص والتمس ويدعي ان يبرح في قوله في قوله في قوله
له حالها الله وقيل من لم يبرح في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
قوله ويدعي ان يكون في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
بجميع كماله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
والحكمة به من حجرة الفصل الحادي عشر في مودع
اللفظ والنعمان في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
العلم في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
قيل ليس في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
القوان نظرا في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
نظرا في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
والعلم الكنة مع الكنة والكنة مع الكنة في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله
والعلم في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله في قوله

في

ما يقبل البغى في طيات يديه في اللفظ وكل من يري في البغى ويرث
النسيان واما ويرث النسيان كثرة المعاصي وكثرة المعصية والاعمال
في امور الدنيا وكثرة التفتل والعلاليق وقد ذكرنا ان الله لا يغير للعقل
ان يلم للمور الدنيا فانه لا يغير ولا يفيض وهو الذي لا يغير في العلم
في القلب وهو الامور للخلق اعز من في القلب وحسن العلوم
ينفع اليهم والذين وكثرة المعصية والتفاهت الماخذ ولا يصوب قراته
لوح القبول والعبودية في الظاهر والباطن والخلق على الله في الحق
على قوة القفا وكل ذلك يورث للنسيان **الفصل الثاني عشر**
فيما يجب الرزق ويمنع وما يزيده ويقلص في لاه طار العلم
من القوة والحق يكون مانع البال في طلب العلم في كل وقت وصنفا
كثرا فادرت بعض بهما على الاضمار في كل حال وسهل الله
للمزيد في الرزق ولا يرد القدر الا لله ولا يزيده العباد الا بفضله
هذه الحريث ان الرزق لا يثبت بسبب حرمان الرزق في حرم
الكسب يورث الفقر وقد وردت حرمات في ذلك وكذا العصبية
يمنع الرزق وكثرة الرزق في النعم عونا والاعمال حينا والتمادن لا

بفلا

لبساط المائتة وورث تير المصير وكسب الميت في المير و
ترك القامة في البيت وكسب تير المصير وكسب الميت في المير و
بهمها والحلال كسب الحشبة وغسل الميرين بالتراب الطين و
الجلوس على العتبة والالتقاء على امر زوجه الباب والوضوء في
المبرز وفي طه النور على البدن وكيفية التوجه بالنور و
بيت الحنكوبت في بيت والتمادن بالصلوة ودرع الطيرج
من مله والابتكاه في الذاب الى السوف والاطا في الرجوع منه
ورزاء كمرات الحزن من الفقر والسكين في دعي وارتع على الالدين و
ترك تطهير الادب والطفاء الرجاء بالنفس كسب يورث الفقر
عرف ذلك بالانكسار في الكسب بقوم مقدر والاسح من ط
عبط المكور وركب الدنيا للمرايين والتم قاعدا والتم ذل قاعدا
والتمد والغير والاراف والكسب والتمادن في الامور
فلا يمل الله في استنار الرزق بالصلوة والمكر مبارك يري
في جميع النعم محصورا في الرزق وحسن الخط من مفايح الرزق و
طيب الكلام يري في الرزق مع حسن بن على عليها الصلوة والسلام

للا

ترك الزمان وكفى لفتا وعلمه الاناء محبة الفناء واقور
 الباب الجارية للزمن الصلح بالنعيم والنجوع وفراة سر حاقه
 حصونا باليد ووق الفناء وكره ليس ونباه وطلب
 بيد الملك وقت الصبح وحضو المسحوق الاذنا
 والمداومة على الطهارة واداء سنة الجود والوفاء البيت وان
 لا يقيم الكلام اللغو قير من شغل بال لا يعينه بغيره ما يعينه قال على
 عليه الصلح وسلم اذا تم الدعاء نقص الكلام وما يزيه في العلم
 ترك الادي وتوحيه الشيوخ وصلة الزم وتجر من قطع الاشياء
 الرضاة الا عند الضرورة وسبغ الوضوء وحفظ بصره ولله الطاب
 ان يتعلم شيئا من الطب وينفع بالاناء والواردة في القربى الله
 جميعه الامام ابو العباس المستفدى في الكتاب المسمى طب
 الشريف السعيد بالله وظهره رب الطاهر نعت
 هذه السنة ارفعه بيد الله للفقير محمد بن
 المحرم محمد القادر والاصم الزبير
 امكن روح السادة في سنة ٣١٥

مجلد

بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم
 بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة
 بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك
 بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن
 بن الياس بن نزار بن معد بن عدنان
 كتبه المحدث الفقير المذنب العاصي محسن
 بن المرحوم المغفور الاخوند ملا محمد روح الله
 وروحه ونور ضريحه بن محمد والده الطاهر
 هرين وابائه الطيبين واحباده الطاهرين
 في هذه النسخة الشريفه
 لجامعها النساء والصب
 ما دام منى الرقي في سنة
 كطبع عمو على قطب بن
 على فزل الحصى



معناه الاتباع وهو لا يتل عليه الا بعد ان يعفم منه الاتباع كالمعرفة
 والكوف كما تقل سرت على الصورة الى الكوفة وعلامته ان
 لا يقع الاضمار عنه ولا به وان لا يقبل علامات الاسماء ولا علامات
 الافعال والوزن في كلام العرب في المعرفة كما الربط بين الاسمين نحو زيد
 في العلى او صديق نحو زيد ان تصرب ان تصرب او اسم وتصرب
 كصربت بالخشب او جليتي نحو ان جليتي زيد فذكر ما
 وغير ذلك من هذا ما سرت في تعريفها في القسم الثالث انتم وتسمونها
 لوقوعه في الكلام نحو ان لا يلبس بمفهوم بالذات شبه المسمى في
 اليه الفصل الثالث الكلام نطق بعض الكليتين بالاسناد
 الاسناد نسبة اسم الكليتين الى الآخر بحيث تغيب المطلب فانه
 يقع السكت عليها نحو قام زيد فقام ان الكلام لا يحصر الاسماء
 نحو زيد قائم وتسمى حق اسمية او قد اسم نحو قام زيد وتسمى
 حقه فعلية او لا يوجد اسم والاسم اليه في غير ما فلا يملك منها فان
 قيد به اسبق فقص بالاسم انما زيه فلما حوفا قام مقام ادوات
 المطلب وهو الفعل فلا يتقص بالاسم فاننا ونقنا من المعرفة فلتشعر

فلا اقام

في الاقام الثلثة والله الموفق واليعين القسم الاول
 في الاسم وقد تروفيده وهو ينقسم على اثنين سوب وبن منتهى كماله
 في بين الباب الاول في الاسم السوب وفيه مقدمة ونعت
 مقاصد وفاتمة اما المقدمة فيها ثلاثة فصل الفصل
 الاول في تعريف الاسم السوب وهو كل اسم ركب مع غيره ولا
 يشبه من الاسم اخر الحروف والفعل الماضى والماضي نحو زيد
 في قام زيد لانه ركب مع اسم الركب ولا يولد في قام هو لانه
 لوجود النية وتسمى متكنا وكل ان يكتلف اسمه باختلاف العوائل
 اخلافا لفظيا نحو جاني زيد رايت زيد سرت زيد
 او تصديت نحو جاني سرت ورايت سرت سرت سرت والاسم
 ما يكتلف من السوب كالصفة والفقه والكرة والواو والياء
 والالف والواو بالاسم ثلثة نواع رفع ونصب وجر وحمل
 المحصور به رفع ونصب وجر وحمل الاسماء من الاسم هو المحصور
 مثال الكلام نحو قام زيد فقام عام وزيد سوب والصفة موصولة
 والاسم محمول الاسماء اعلم انه لا سوب في كلام العرب الا الاسماء

والفعل

والفعل المضارع ويحيى في القسم الثاني **الفصل الثاني**
 في بيان اصناف الاسم ودرجته اصناف **الاول** ان الرفع بالفتحة
 والفتحة بالفتحة والجر بالفتحة ويختص الاسم المفرد المذكر الصحيح وهو
 عنه النماء لا يكون آخره حرف العلة كنه وبالحال في بحر الصحيح وهو
 ما يكون آخره واو او ياء ما قبلها ما كان كذا لو دخل في باب الرفع المذكر المضاف
 كرجل تقبل جالس زيد ودون فخر وبالحال في درجته اودوا و
 طليا ورجلا ودررت ودرت ودرج ودرج وبالحال **الثاني** ان
 يكون الرفع بالفتحة والفتحة بالجر بالفتحة ويختص بالجمع المذكر السالم
 كملات تقبل جالسي ملات ودرت ملات **الثالث** ان يكون
 الرفع بالفتحة والفتحة بالجر بالفتحة ويختص بغير المضاف كوتقبل ملات
 عز رات عز درت عز **الرابع** ان يكون الرفع بالواو و
 الفتحة بالواو والياء بالياء ويختص بالاسماء المتعدي كمره مودة وفيه
 الرفع بالفتحة ودرت اخوك وادرك وحموك و
 هنوك وفوك ودو حال تقبل ملات

او

سوءت دردت افاك مررت باجيد وكذا البواقي
الخامس ان يكون الرفع بالالف والفتحة بالياء
 المضاف ما قبلها ويختص بالفتحة وكذا وكذا في الرفع
 اثبات وان كان تقبل جالس ارسلان كلاهما اثبات ودرت
 الرضين كليا ودرت با الرضين كليا ودرت السالكين
 ان يكون الرفع بالواو والفتحة بالياء كسور
 اقبلها ويختص بالرفع باللام والواو في جوارها تقبل جالس
 مسكن ودرت رجلا وادرك رات سكين ودرت رجلا و
 الب ودرت سكين ودرت رجلا وادرك رات سكين ودرت رجلا و
 اثبات كمره ابدان في جمع مقترضا بها وما يقطع عنه الرفع
 نحو جالس غلامه ودرت سكر **السادس** ان يكون الرفع بغير الفتحة
 والفتحة بغير الفتحة بالجر بالفتحة ويختص بالفتحة ودرت رجلا و
 الف كمره ودرت رجلا وادرك رات سكين ودرت رجلا و
 كذا في تقبل جالس ودرت رجلا وادرك رات سكين ودرت رجلا و
 ودرت السالكين ان يكون الرفع بغير الفتحة والفتحة بغير الفتحة

لغز

فمنها ان كانها فان ال
 مظهر يكون اخرها ملات
 التقدير له نحو جالس
 الرضين وكذا الرضين و
 رات سكين ودرت رجلا و
 المراتين ودرت رجلا و
 الرضين وكذا الرضين و
 لا يخفى على من هو العاقل
 حارة المرحومين

سورة البقرة
 في بيان اصناف الاسم
 ودرجته اصناف

حرفان متحركان كانا كائنه و هو اب او ثمة ا حروف او طها سكن غير قبل القه
 كصباح وضيا قله و خزانته مضرفان لقبولها اناء وهو ايضا قائم
 مقام اثنين للحيته والمسلمه ان يجمع من اخر جمع الكثير لكانه قريباً ما
 التركيب فخرط ان يكون على بلا افتة وانما كبعبك فخذ الله
 مضرف للافتة و شرب قرأ ما مبثرك ساد اما الالف والنون
 التي ايدت ان فخرطها ان كانت في اسم ان يكون على كوان وثمان
 فعد ان اسم بنت مضرف وان كانت في الصفة فخرطها ان لا يكون
 منزهة فدلالة ككران وعطف ان فنه ان مضرف لوجهه فانه
 اما وزن الفعل فخرط ان يتجسس بالفعلة فخرط فخرط ان لم
 يتجسس فيجب ان يكون في اوله ا حروف المضارع ولا يه فله الهاء كانه
 ويكثر وتعد في زجس فخرط مضرف لقبولها ان لا يكون فانه يعلقه
 واعلم ان كل ما يخرط فيه العلمية وهو التانيث بالاء والعنوى
 والهاء والتركيب الاسم الذي في الالف والنون الزايمان واما
 يخرط فيه ذلك لكن يتبع مع سبب آخر فقط وهو العمل ووزن الفعل
 اذا كانت الحروف الاله القسم للفقير فليقها الاسم بالسبب وانما القسم

الذرة

الثاني فليقها على سبب واه تقدر حروف طحة و طحة آخر و قام عمر
 وعمر آخر و قام احمد واحمد آخر وكل ما يخرط اذا اضيف او دخل الاسم
 و دخل الكثرة في حادثة لم تكررت باجمهم وبما اعرست المقدمه به
المقصد الاول في المفعولات الاسماء المرفوعة
 و هي ثمانية ا م الفاعل والمفعول المذكر في اسم فاعله والمفعول المذكر و هو
 ان واخرتها و اسم كان واخرتها واسم ما و الله المشبهتين بليس و جلا
 التثنية الجنس القسم **الاول الفاعل** وهو كسر قبل
 او ضم اسم اليه على من ان قائم به لا واقع عليه فقام و زيد و
 فزيد ضاوب اليه و مضرب زيد على مضرب زيد
 مضرب فاعله مضرب مظهر كان كضرب زيد او مضرب كزيد
 وان كان متعدياً كان له مفعول به ايضا مضرب بحرية ضرب عمر فان
 كان الفاعل مظهر و هو الفعل له المضرب و زيد و ضرب زيد
 وضرب زيد و ان كان الفاعل مضرباً و هو الفعل المضرب
 ا حروف فخرط زيد و يضرب فخرط فخرط ان فخرط
 يجمع للجمع فخرط فخرط فخرط وان كان الفاعل منزهة فخرط

ان

وهو يرجع ما ذكره من الحيرات انث الفعول
 ان لم تقصر بين الفعل والفعل كقاصت ههنا فان
 فقلت تلك الحيرة في كير قاتيت كح ضرب اليوم منه
 وان ثنت تقول ضربت اليوم منه وكذلك الموزن الكير
 كح طلعت الشمس وان ثنت قلت طلعت الشمس
 لكان الفعل مفعلا على الفاعل وانما كان متوقفا انث
 كح الشمس طلعت وجميع التكرار الموزن انث لم يبق
 قام الرجال وقامت الرجال ويجب تقديم الفاعل
 المفعول اذا كان متوقفا وضعت اللبس كح ضرب موسى
 عيسى في كير تقديم المفعول على الفاعل اذا كان قرينه مع كنهها
 مقصودين او غير مقصودين ان تحذف اللبس كح اكل الكفرق
 يحيى وضرب عمر انث كح وضرب الفعول كانت
 قرينه كح راية كح ضرب من قال من ضرب وكذا حذف
 الفاعل والفعل كح في جواب من قال انما نيك وقد يحذف
 الفاعل ويقام المفعول منه اذا كان الفعل مجهولا وهو القسم

انما

انث من المرفوعات القسم الثاني مفعول لم
 ليسم فاعله كح مفعول صنف فاعله راقم المفعول
 مقامه كح ضرب نيك وحكمه في رقيه فله وتثنية وجهه
 وتكريره وتثنيته على قياس معروف في القسم الثالث
 والاربع المبتدأ والخبر وهما ان جردان عن العوالم
 اللطيفة اصبه منه ايد وليس المبتدأ والثاني منه به والخبر
 كح راي قائم والاربع فيها مفعول هو المبتدأ واصل المبتدأ
 ان يكون موقفة والاصل الخبر ان يكون موقفة والكرة اذا وصفت ما كان
 تقع بته كح ولعبت كح كح من موقفة وكذا اذا تحققت
 به كح كح او ادخل في الداء ام امرأة واما خير منك
 وشرا ههنا اناب وفي الداء رجل وسلام عليك
 وان كان اصبه الاكلين موقفة والاربع موقفة فاصبه المبتدأ موقفة
 لكة اليه كما وردنا كح موقفين فاصبه انث ثنت بته او والاربع موقفة
 كح الله الهنا وادم م ابونا ومحمد م نبينا وتكرير
 المبتدأ حله كح كح تام البه او فعلية كح ريه تام البه او شرطية

لانه حكمه عليه وانما لا حكم
 الا بته موقفة

ط

مخزنية ان عابني فأكرمه او طرفيه مخزنية خلقت وعرضه الله
 والوقوف متعلقة بجلده عنه لا تتر وهو مستقر لان المقدر عام في
 الطرف والاصد في العمل الفعول فقولك زينة في الدار فترى
 زينة استقر في الدار ولا يلب من ضمير في الجملة لم يوجب المبتدأ كالا
 فيما روي عنه من عند وجهه زينة هو لمن منوان به هم وادركوا
 سبتين وديما ارسله وقت يقيم الخبر على المبتدأ ان كان طرفا نحو
 في الدار زينة ويجوز للمبتدأ الرواية اجزا كثيرة مخزنية عام فاضع عاقده
 اعلم ان لهم قما آخر من المبتدأ ليس بمبتدأ اليه وهو صفت وقت
 مبهمة في الخبر فاقائم زينة او بغيره في الاضمار نحو اقامم زينة
 وهل اقامم زينة بنظر ان ترفع تلك الصفة لا تظهر بغير نحو
 قائم الوندان واقامم الوندان بخلاف اقامان الوندان
 القسم الخامس خبوان وخواتها وهم ان وكان
 ولكن وليت المقدر من هذه الموقوف تنفذ على المبتدأ او الخبر تنصب
 المبتدأ او الخبر اسنان وترفع الخبر ليس خبر ان مخبر ان هو اسنة
 لجه دخولها مخزان زينة اقامم وكله في كونه مطروحا او جهة معرفة او كونه

حكم خبر المبتدأ ولا يجوز تقديمه على ما اذا كان طرفا نحو
 ان في الدار زينة لئلا يحال الترفع في الطرف القسم السادس
 اسم كان واخواتها وهم صادر اصبغ وهو وضمير وظل وابت واما
 وعاد وعدا وراح وما زال ونصب ما انقلب وما دام وليس
 وما برح وهذه الافعال الناقصة تنصب زينة على المبتدأ والخبر ترفع
 المبتدأ وليت اسم كان وتنصب الخبر وليت خبر ان ويترسم كان هو
 اسنة اليه به ودونها نحو كان زينة قائما ويجوز في الخبر فقيم بها
 على اسمها نحو كان قائما ويجوز تقديم اخبارها على نفس الافعال التي
 من كان الى راجع نحو قائما كان ناصب زينة ولا يجوز ذلك فيما ادله
 ما فلا يقال قائما ما زال زينة وفيه ليس متناف وباقى الكلام في هذه الا
 بجوز في القسم الثامن الف ٣
 اسم ما ولا واشتهان ليس هو اسنة اليه به ودونها نحو زينة قائما
 ولا رجل افضل منك وفيه هذا على المعرفة والمعرفة ويجوز
 لا بالثلاث فاصلة القسم الثامن خبر لا والرفع
 الجنس هو اسنة به ودونها نحو لا رجل قائم المقصد الثالث

انما
 الفصل

في الاسماء المصروفة وبها غرض المفعول
 المطلق والمفعول به وفيه وله وجه
 والحال والتمييز والمستغنى وخبر كان و
 خبرها والمنصوب بلاء التي هي الجني
 وخبرها ولاء المشبهتين بليس القسم الثاني
 المفعول المطلق وهو منه رعين منه من رعينه
 ونية التاكيد كقوله تضرعاً وبيان النوع نحو جلست
 جلسة عارياً وبيان الصف كجلست جلسته او
 جلستين او جلستاً وقد يكون من غير لفظ المقصود
 فعدت جلوساً وقد يكون من غير لفظ المقصود
 كقولك للقادم خير مقدم ارتدت فداً فخرهم
 تفضير مصدرية باعتبار المصروف او الالف اليه وهو
 او فداً وهو ما دعى له في قوله تعالى القسم الثاني
 به وهو اسم ماقع عليه الفاعل نحو ضربت يداً وقد تقدم
 على الفاعل كقوله عز وجل وانه قد يكون من غير لفظ المقصود

مخزياً في محراب من قال من اقرب ووجهاً في اربعة مرفع
 الاول من محراب من قال من اقرب ووجهاً في اربعة مرفع
 من اقرب من قال من اقرب ووجهاً في اربعة مرفع
 كانا اهل ذلك واديت مكانها ولا ابقية في سنة الثاني
 القديس هو عمل بقية رائق تحذيراً ما يبع نحو ايات الله
 اصله انك من الله او ذكر المذنبين كذا نحو الطيق
 الطريق التاكيد ما امر عليه من قوله التيق
 وهو كاسم به من ارضه من الله الفاعل الله الاسم
 بغيره بحيث يسلط عليه هو او مناسبتة لغيره نحو ذلك
 ضربه فان زياً مصوب بغيره حذف وهو ضرب
 وبفسر الفعل المذكور بعين وهو ضربه
 وهذه الباب في كثيره الى اربع المنادى وهو اسم
 مدح أو جرح النداء وهو يا داي وهايا ويا
 والفتحة المفتوحة لفظاً نحو يا عبد الله
 او ادعوا عبد الله وحرف الله قائم مقام او دعوا وادعوا

وقد حذف حرف الله العظيمة رتبه يوسف اعظم
 عن هذا واعلم ان المندى اقام فكان موزداً موزداً
 على علامته ارفع كالمندى نحو يا زنديك والالف نحو يا زنديك
 والراء نحو يا زنديك ونحو يا زنديك ونحو يا زنديك
 ويفتح بالحاء الفهم نحو يا زنديك ويضرب ان كان
 محذوف نحو يا زنديك او شها لا يضاف نحو يا زنديك او شها لا يضاف
 نحو قل الامر يا رجلاً اخذ بيدي وان كان موزداً
 بالله قبل يا ايها الرجل يا ايها الله يكون
 في حكم المندى وهو حذف في اخره للتخفيف
 كما تقول في يا مالك يا مال وفي يا منصور
 يا منصور وفي نحو يا عثمان يا غنم ويجز في
 اخر المندى الضمة والركبة الاسمية كما تقول في يا حارس
 يا حارس واعلم ان من حرف المندى وقد
 تستعمل في المندى وبالياء وهو المنفج عليه
 بيا او وايقال يا زنديك ووا زنديك فوا

بالتنوين

يختص بالمندوب ويا مستقر بين المنداء
 والمندوب القلم الثالث المفعول فيه وهو
 اسم ما وقع الفعل فيه من الزمان والمكان ويسمى ظرفاً
 وظرف الزمان على قسمين مبهم وهو ما لا يكون له حد
 كهرجحين ومحدد وهو ما يكون له حله معين كيوم
 وشهر وسنة وكلها منصوبة بتقدير في بقول صحت
 وصافيت شهر اى في شهر وشهر ظرف المكان كذلك
 مبهم وهو منصوب ايضاً نحو جلست خلفك ولما مات
 ومحدد وهو ما لا يكون منصوباً بتقدير في بالابد من
 ذكر في نحو جلست في الدار في السوق وفي المسجد القسم
 الرابع المفعول له وهو ما لا يجله يقع الفعل المذكور قبله
 فيضرب بتقدير الالام نحو ضربته تاديباً اى للتاديب
 عن الحرب جينا اى للجنة وعند الزجاج هو مصدق
 اذ ثبت تاديباً القسم الخامس المفعول معه وهو ما يذكر
 بعد الواو معنا مع صاحبه معولاً معاً نحو جاء البرد والحر

نحو

ظرف زمان مبهم ومحدد
 ظرف مكان مبهم ومحدد
 ظرف زمان مبهم ومحدد
 ظرف مكان مبهم ومحدد

نحو

نحو

بالتنوين

وَجِئْتُ اَنَا وَزَيْدًا اِصْحَ الْجَلَابِ وَمَعَ زَيْدٍ نَا
 كَانَ الْفِعْلُ لَفْظًا وَجَا وَالْعَطْفُ يَجُوزُ فِيهِ الْوَجْهَانِ فَوُ
 جِئْتُ اَنَا وَزَيْدٌ وَزَيْدًا وَانْزَجَرَ الْعَطْفُ يُعَيِّنُ
 لِمَنْ جِئْتُ وَزَيْدًا اِنْ كَانَ الْفِعْلُ مَعْنًى وَجَا لَفْظًا
 يُعَيِّنُ الْعَطْفُ لِمَنْ يَزِيدُ وَعَمْرٍو اِنْ لَمْ يَجْزِ الْعَطْفُ
 يُعَيِّنُ النَّصْبَ لِمَنْ يَزِيدُ وَمَا شَأْنُكَ وَعَمْرٍو
 لِأَنَّ الْعَيْنَ مَا يُضَيِّعُ الْقِسْمَ السَّادِسَ الْحَالُ وَهُوَ
 تَدَاوُلُ عَلَى بَيَانِ هَيْئَةِ الْفَاعِلِ وَالْمَفْعُولِ بِهِ أَوْ كِلَاهُمَا فَوُ
 جِئْتُ زَيْدٌ رَاكِبًا وَضَرَبْتُ زَيْدًا صَدْرًا وَلَقِيتُ
 عَمْرًا وَكِلَيْهِمَا وَقَدْ يَكُونُ فِعْلُ الْفَاعِلِ لِمَنْ يَزِيدُ فِي الدَّارِ
 قَائِمًا لِأَن مَعْنَاهُ زَيْدٌ اسْتَقَرَّ فِي الدَّارِ قَائِمًا وَكَذَلِكَ
 الْمَفْعُولُ بِهِ لِمَنْ يَزِيدُ هَذَا زَيْدٌ قَائِمًا فَإِنَّ مَعْنَاهُ ابْنَهُ وَاشِيرَ
 الْيَدِ قَائِمًا وَالْعَامِلُ فِي الْحَالِ فِعْلُ الْفَاعِلِ لِمَنْ يَزِيدُ زَيْدًا
 أَوْ مَعْنَى لِمَنْ يَزِيدُ فِي الدَّارِ قَائِمًا وَالْحَالُ نَكْرَةً أَبَدًا وَبِذَلِكَ
 مَعْرِفَةُ غَالِبِ كُلِّ رَأْيٍ فِي الْأَمْثَلِ فَإِنْ كَانَ ذُو الْحَالِ نَكْرَةً

بِجَرِّ

يَجِبُ تَقْدِيمُ الْحَالِ لِمَنْ يَزِيدُ رَاكِبًا جَلَّ لُكْلًا يَلْتَبِئُ الصِّفَةَ
 فِي حَالِ النَّصْبِ فِي قَوْلِكَ رَأَيْتُ رَجُلًا رَاكِبًا وَفِي كِلَيْهِمَا
 الْحَالُ جَمْلَةٌ خَرِيذَةٌ لِمَنْ يَزِيدُ وَغَلَامُهُ رَاكِبًا وَيَكُونُ عَلَيْهِ
 وَمِثَالُ مَا كَانَ عَامِلًا مَعْنَى الْفِعْلِ لِمَنْ يَزِيدُ قَائِمًا فَإِنَّ
 مَعْنَاهُ ابْنَهُ وَاشِيرَ إِلَيْهِ حَالُ كَوْنِ زَيْدٍ قَائِمًا وَقَدْ يَجُوزُ
 الْعَامِلُ الْقَرِيبَةُ كَمَا نَقُولُ لِلْمَسَافِرِ سَالِمًا غَائِمًا إِي تَجَمُّعُ
 سَالِمًا غَائِمًا الْقِسْمَ السَّابِعَ التَّمْيِيزُ وَهُوَ اسْمُ نَكْرَةٍ تَذَكُّرُ الْعِيدِ
 مَقْدَارًا أَوْ عَدَدًا أَوْ كَيْلًا أَوْ زَيْنًا أَوْ مَسَاحَةً أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ
 مِمَّا فِيهِ إِبْهَامٌ لِيَفْعَ ذَلِكَ الْإِبْهَامُ لِمَنْ عِنْدَ عَشْرٍ وَنَحْوِهَا
 وَفَقِيرَانِ بَوَّاءٍ وَمُسَوَّانِ سَمْنًا وَحَرَبِيَّانِ قُطْنًا وَطَائِفِي السَّمَاءِ
 قَدْ وَرَاحَةٌ سَحَابًا وَعَلَى التَّمْيِيزِ مِثْلُهَا زَيْدًا وَقَدْ يَكُونُ مِنْ غَيْرِ
 مَقْدَارٍ لِمَنْ عِنْدَ سَوَادٍ ذَهَبًا وَهَذَا خَاتَمٌ حَدِيدًا وَ
 فِيهِ الْخَفْضُ الْكَثِيرُ لِمَنْ يَزِيدُ حَدِيدًا وَقَدْ يَتَّبِعُ التَّمْيِيزَ بَعْدَ الْجَمْلَةِ
 لِيَفْعَ الْإِبْهَامَ عَنْ نِسْبَتِهَا لِمَنْ يَزِيدُ عَلًى أَوْ أَبًا أَوْ خَلْقًا
 الْقِسْمَ الثَّامِنَ الْمُسْتَلَقُ وَهُوَ لَفْظٌ يَكْرُمُ بِهِ الْأَوْرَاقُ لِمَنْ يَزِيدُ

الَّذِي

ان لا ينسب اليه ما قبلها وهو على قسمين متصل و
 هو ما خرج عن المنقطع بالادوات الجائز القوم الا ان
 او منقطع وهو المذكور به الا غير مخرج عن متقد ربه في
 المنزلة الجائز القوم الاحمدا واعلم ان
 المنقطع اقسام فان كان به الله كلام تام موجب دهر كلهم
 لا يكون في ادله فخره ولا فيهم الجائز القوم الا
 زيد او منقطع كما مر او متقد على المنزلة الجائز
 الا اخاك احد او كان به عدا ولا عند الاكثر او
 كان به عدا ولا عدا ليس ولا يكون الجائز القوم مغلا
 زيد اكان منزهة وان كان به الله كلام غير موجب والمنزلة
 نه كثر الجوز فيه الوجهان المنصب والبدل قبلها الجوز
 ما جائز احد الا زيدا والا زيد واما كان منزهة
 وان يكون بسلامة كلام غير موجب والمنزلة غير نه كثر كان
 احد الجوز العدم لقول ما جائز الا زيدا وما كانت
 الا زيدا او ما مر من الا زيدا وان كان به غير ذي

وهذا

ومنه ان كان محمدا الجائز القوم غير زيد
 وسو زيد وحاشا زيد واعلم ان العرب
 غير كاد بالمشتر الا تقول جائز القوم غير زيد
 وغير حماد وما جائز احد غير زيد وما
 غير زيد وما مر من غير زيد واعلم ان
 لفظ غير من الصفه وقته لغيره لا لغيره ان لفظ الا لغيره
 لا لغيره وقته لغيره لغيره كما مر قد مر لو كان فيها اليه
 الا الله لفسدنا ابراهيمه ذلك قوله لا اله الا الله
 القسم القمع خبر كان واخواتها هو المسند
 بعد وخواتمها كان زيد منطلقا وحله
 حكم خبر المبتدأ الا انه يجوز تقديمه على
 اسما مع كونه معرفة بخلاف ثم الجوز كان
 القائم زيد القسم العشر اسمان وخواتمها
 هو المسند اليه بعد دخولها الجوز ان زيدا
 قائم القسم الحاد لعشر المنصوب لا لغيره

لن

الضم

الفتح

لنفي الخفي وهو المسند اليه الفعل دخولها
ديتها مرة مضافة نحو غلام جلي في الدار او غلاما
به نحو غلام في دارها ليس وان كان من جهة لا تسمى مفردة
ينفي على الفقه نحو لا رجل في الدار وان كان مفردة
مفردة اذ تارة مفردة بينه وبين لا كان مفردة ويجب جلي في
مع الاسم الا في قول لا زيدا في الدار ولا عمرو ولا
فيها رجل ولا امرأته واعلم انه يجوز في مثل
لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه فهمها و
رفعها ورفع الدال ورفع الهمزة ورفع الدال ورفع الهمزة
رفع الهمزة وقيل في اسم لا للقرينة نحو لا عليك
او لا بر عبد القسم التكنس خبرا ولا في قول لا حول ولا قوة
المنه به دخولها نحو ما زيدا قائما ولا رجل حاضرا
وان وقع الخبر به الا نحو ما زيدا قائما او تقم الخ او زيدا قائما
ما نحو ما زيدا قائما بعد العجز كما رأت ههنا جملة الجارية عليهم
نحو ما زيدا قائما وانما يسمي غلاما لانه لا يسمي ان عرس من يسمي

لجد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وهو

ومنه كالباء وقته ان كتب فاجيب
ما قل المحب حرام برفع حرام المقصد الثاني
في الحروف والاسماء المحروقات فيهم واحد
وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم كتب اليه
شيء بواسطة حروف الجر انما نحو حرام او يعجب
عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جازم وروا
تقدرا نحو غلام زيد فقد يوجه غلاما لزيد ويعجب
عنه في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه
ويجب تجريد المضاف عن التثنية وما يقوم مقامه
نحو غلام زيد وغلاما عمرا ومكوا مصر واعلم
ان الاضافة على قسمين محتوية ولفظية اما
المحتوية فهي ان يكون المضاف غير صفة زائدة
الى معمولها نحو غلام زيد وهي اما عجز اللام
نحو غلام زيد او عجز من كاتمة ضدها وعجز في

وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم كتب اليه شيء بواسطة حروف الجر انما نحو حرام او يعجب عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جازم وروا تقدرا نحو غلام زيد فقد يوجه غلاما لزيد ويعجب عنه في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه ويجب تجريد المضاف عن التثنية وما يقوم مقامه نحو غلام زيد وغلاما عمرا ومكوا مصر واعلم ان الاضافة على قسمين محتوية ولفظية اما المحتوية فهي ان يكون المضاف غير صفة زائدة الى معمولها نحو غلام زيد وهي اما عجز اللام نحو غلام زيد او عجز من كاتمة ضدها وعجز في

وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم كتب اليه شيء بواسطة حروف الجر انما نحو حرام او يعجب عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جازم وروا تقدرا نحو غلام زيد فقد يوجه غلاما لزيد ويعجب عنه في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه ويجب تجريد المضاف عن التثنية وما يقوم مقامه نحو غلام زيد وغلاما عمرا ومكوا مصر واعلم ان الاضافة على قسمين محتوية ولفظية اما المحتوية فهي ان يكون المضاف غير صفة زائدة الى معمولها نحو غلام زيد وهي اما عجز اللام نحو غلام زيد او عجز من كاتمة ضدها وعجز في

وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم كتب اليه شيء بواسطة حروف الجر انما نحو حرام او يعجب عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جازم وروا تقدرا نحو غلام زيد فقد يوجه غلاما لزيد ويعجب عنه في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه ويجب تجريد المضاف عن التثنية وما يقوم مقامه نحو غلام زيد وغلاما عمرا ومكوا مصر واعلم ان الاضافة على قسمين محتوية ولفظية اما المحتوية فهي ان يكون المضاف غير صفة زائدة الى معمولها نحو غلام زيد وهي اما عجز اللام نحو غلام زيد او عجز من كاتمة ضدها وعجز في

ان اضيف الى معرفة كماله ونقصه ان اضيف
الى كونه مفعولا مفعول وجعل واصلا للفظه
والنقص لا يرفع عنده والآثار والافعال
المضاف صفة مضافة لا مفعولها وهو في تقدير الالف في اللفظ
نحو من ربيته في كونه مخففة في اللفظ فقط واعلم انك
اذا اضفت الاسم الصحيح او الجاهل مجرى الصحيح
على ما في المعجم كرت اخره وكنت اياها وفوت كخلاص
ودلوى وخبيبي وان كان الاسم بيا كالمعروف فاجبها
او كنت سلبا في الرفع وفوت اياها الثانية مثلا يتفق ان كان
كما تقول في القصر قنبر وفي الامر ابي والكان في اخره
واو مضموم قبلها تعقبها يا واعدت كاعتلت ان كان كاتقول
مضموم وفي الاسماء الستة كما تقول اخبرني به ولم يرد
وفي عنده قوم ووزلا فيا ولا مضموملا وقول انما
يعرف ذو الفضل من الناس في قوله شاذ واذا قطعت
من الافادة فقدت رفعه ارب دم ومن دغم ويجوز ان كان
الثلاثة وح لا تقطع عن الافادة البتة اصلا بها كمرجود تعبير

سبعة اسماء كبرت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت
كبريت كبريت كبريت

حرف لا اما يدين كفي فيه حرف اللفظ في يدك في اقم
الثالث ان عالمه ثلث الخاتمة في التولع
ان اقررت في اخر الاسماء الموصولة كان لواها بالامالة بان فيها
المعول من المرفوعات والمضمرات والمجودات وفي كون الاسم
احد ببيعة فاقبه والبر التام لان متبعه في بوزر وهو كل
فان معرب باعرب سابقه من حيث وحده
والتولع في اقسام النعت والعطف
بالحروف والتاكيد وعطف البيان
والبديل القسم الاول النعت
يمل من متبعه نحو ما في عالم اذ في متبعه متبعه نحو
حائلي على عالم اكون وليسمى الصفة ايضا
القسم الاول انما يقع متبعه في اربعة من عشرة
اشياء في الاعراب الثلث الرفع والنصب والجر
والتعريف والتكثير والافراد والتثنية
الجمع نحو حائلي رجل عالم وامرأة عالمه ورجلان

نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف
نفسه كسبته سبوت من عطف

أما يتبع متروكة المنة لئلا يقطع عن الاعراب والكتابة وتعرف
 بخ قوله نعم من هذا القرية الظالم اهلها و
 فائمة التي تحفص النعوت ان كانا كرتين نحو مبين صبا
 ونوضيع منعوت ان كانا مع قيس نحو صبا
 العلم وقد يكون للتاء والع نحو لاله الرحمن الرحيم
 وقين للذم نحو اعوف بالله من الشيطان الرحيم
 وقين لانه كنهه نحو قوله نعم تقى واجاك وعلم
 ان الكنة توصف بالجنة الزكية نحو روت مر جالين ق
 او قام الكوة والغير لا توصف ولا توصف القم النجم
 العطف بالوفا وهو تابع نيب الينيب لا متبوعه
 وكلاهما مقصودان بلك النسبة واليه عطف النسب المتبادلة
 ان يتوسط بينهما وبين متبوعه امر محدود والعطف رتبة ذكره

في القسم الثاني

المعطوف المحررات بك وبنيدي وعلما
المعطوف في حكم المعطوف عليه ان كان الادل مقندا
وغير اوصته او محلا والشيء كذا والاضابط فيه
ان كان يحيز المعطوف مقام معطوف عليه ما يعطوف

وحيث فلا والعطف على محمولي عاملين مختلفين
جائزاً فكان إذا كان العطف عليه مجرداً ومقدماً
على الرفع والعطف كنهه لم يجدد نحو في الناس
زيد والحجر عمر وفي هذا مذهب ابن
دهم البرزهم عند القراء وعندهم مذهب
القسم الثالث التأكيد وهو تابع
للمتقرر المتصور في اليب اليه نحو جائي زيد فنه

افہی

متلا لایق ضرب
 درم محمد تبرک
 الانه ضرب رفته دیگر
 بعلف الا عود الی
 المصالح المحمدين علیهم السلام

Handwritten text, possibly a signature or name, written diagonally across the page.



النساء كلهن وبأختلاف الصيغة في البياني
 وجميع تقول اشريت العبد كله اجمع واكتع
 وايتع واكضع وحائى القوم كلهم جمعون
 واكتعون وايتعون واكضعون
 واشريت الجارية كلها عدا كقراءتها وقامت
 النساء كلهن جمع كتع بيعت اجمع واذا اردت
 ان تسمى الفيد المتكسر بالفتح اليين يجب ان يكون فيه ف يرفع
 تقول ضربت بنت ابيك ولا يملك بك واجمع الاله
 افرع واباض ليحيط فزاتها حناكا القوم اكلها
 تقول اشريت العبد ولا تقول اشريت العبد واكضع
 ايتع واخواتهم اتاع لا اجمع ان ليس لهم معنى ضا
 ولا يجوز نقبه كما يسم على اجمع ولا يجوز ذكرها بدنه
 القسم اجمع البدل وهراب ينيب اليه ينيب
 متبوعه وهو المقصود بالنية من متبوعه واقبال اليه
 الاول بدل الكل من الكل وهو ما كان مداوله

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس

رضیہ مرثیہ مجتبیٰ کتبہ فی زلفہ
رحمۃ اللہ الرحمن

اشغال محسن

مدلول المتنوع نحو حائقي زيد اخوك ويدل
 البعض من الكل وهو كل ما كان مدلوله جزء المتبع
 نحو ضربت زيدا واسمه ويدل المد شمال وهو
 ما كان مدلوله متعلق المتنوع نحو سلب زيد
 ثوبه واعني غير عليه ويدل الغلط وهو
 ما كان مدلوله غير المدلول الصحيح المشتمل على
 ما كان مدلوله الغلط نحو حائقي زيد جعفر ودايت
 رجلا طارا والبدل النكاح نكاح عن معرفة يجب
 لغته كقولهم بالناصية ناصية الكاذبة ويجب
 ذلك في عكسه ولا في المتقارنين القسم الخامس
 عطف البيان وهو جمع بغير ضمير متبوعه وهو أشهر
 اسمي شي نحو قام ابو حفص عمرو قام ابو عبد الله
 عمرو وقد يتبع بالبدل لفظا مثل قل السنن
 ان ابن التارك البكرى تسمى عليه الفير
 فترجبه وقرعنا الباب الثالث
 في الاسم المنبذ وهو ما وقع فيه ركن مع غيره من اللفظ

الخ

الخ ومثل احد واثنان وثلاثة مثلا وكقوله زيد مصمم فانه
 مبتدأ بالفتح ويكون ومعرب بالفتحة والناية مبتدأ
 على الاصل بان يكون في الدلالة عن معناها تحتها بقرينة الكلام
 نحو من زهولة او يكون على اقل من ثلثة احرف
 او يفتقن معنى مع الحرف وذلك نحو هذه وصي احد
 المتحة عشرة ومثل هذا القم لا يصير سرياء احد ومقدان
 لا يختلف آخره فمما في الوجود وكما في الترخيم وكما في وسكونه
 وقفا وهو على ثمانية انواع المصدرات واسماء
 الاسطرلاب والموصولات واسماء
 الافعال والكرات والكنائيات وبعض
 النوع الاول المصدرات وهي اسم ما وقع
 حكمه مثل ما في قوله تعالى ادعوا ربكم فستجبون
 وهو على قسمين متصل وهو لا يستعمل
 من نوع نحو ضربت الى طرف او منصوب نحو ضربت
 الى طرفين او محمورا نحو غلامي الى غلامهين

و

هذا هو النوع الاول من المصدرات وهو اسم ما وقع حكمه

ا ومنفصل وهو السجل ومن وهو السجل
 وهو كونا لا من واما من هو كونا لا من
 فمما واعلم ان الموضع القدر يكون مستورا
 المتابعة المتابعة كضرب هو وضرب في المضاعف
 المتكامل من ضرب ضرب ضرب والمطلب كضرب
 والمتابعة المتابعة كضرب ضرب في المضاعف
 والمضاعف من ضرب ضرب المضاعف الاثني عشر المضاعف
 كباياك الخبيرة وما ضربك انا واعلم ان الموضع
 غايبا تقع قبره بغيره للملوك بعدا من ضرب ضرب
 التكرار ضرب القدر في الموضع الخوف هو الله احد
 وهو هند ملوك وانما ودين قائم وقد
 يدخل بين المبتدأ والخريف هو القائم وكان زيد
 هو القائم وزيد هو افضل من عمرو وقال الله يا
 حبيب كنت انت الخبيب النوع الثاني
 انا الان ريت ما وضع ليدال على مناد اليد هي
 خمسة الفا لست معان هذا للذكر ولتتاه

هذا هو السجل
 وهو كونا لا من
 فمما واعلم ان الموضع
 القدر يكون مستورا

هذا هو السجل
 وهو كونا لا من
 فمما واعلم ان الموضع
 القدر يكون مستورا

ذات

ذات وذات وذات وذات وذات وذات وذات وذات
 وذات وذات وذات وذات وذات وذات وذات وذات
 والفقر وذات لذات باذات باذات باذات باذات
 باذات باذات باذات باذات باذات باذات باذات باذات
 كالم كالم كالم كالم كالم كالم كالم كالم
 من ضرب خمسة في خمسة وهو في ان الى ان
 ذاتك الى ان كن وكل لبوا واعلم ان ذات القدر
 وذات ليعبر وذلك المتوسط النوع الثالث الموضع
 اسم لا يعلم ان يكون جزوا من حيلة لا يعلم به وهو ضرب
 ولابنه من حيلة فيها يحصل الموضع مثلا ان في قمرنا حيلة في ربه
 فاضد لوقم ابيه الذي للذكر والحق للموت واللعن واللعن
 واللعن واللعن لثناهما بالالف في حاله الوقع والباء
 في حارة المضرب واللعن واللعن لثناهما بالالف في حاله الوقع والباء
 واللعن واللعن لثناهما بالالف في حاله الوقع والباء
 في فنة برطن كقر فأن الماء ماء الى وجهي وبكوي في

هذا هو السجل
 وهو كونا لا من
 فمما واعلم ان الموضع
 القدر يكون مستورا

خوف

حركات وذو طويت اي الذي حفرته والذئ
طويت والالف واللام يعني الذئ وصلته
لفاعل او المفعول نحو الضارب زيد اي الذي ضرب
من يدو المضروب عمرو انظر ضرب عمرو وجوزوف
الساكن ان كان مفعولا نحو قام الذي ضربت الربر
ضربه واعلم ان الاوالية صعبة الا اذا حذف
صد حتمها كقولهم ثم نلتون من كل مشقة
ايتم استد على الرحمن عتيا اي هو استد النوع الثاني
اسماء الافعال كذا من غير الاسم والاضربوه زيدا امر مبهمة ودهيات
زيد امر به وان كان على وزن فعال مبهمة وهو الضاعف في
كذلك مبهمة في قوله تعالى قد ليحوق به فعال مصاد
معرفة كقوله تعالى ادفعه للموت خوفا من قسوة
الكلع مبهمة لانه ادفع للموت كقوله تعالى ادفعه للموت
وهذه التثنية الاخير وليست من الاسماء والافعال
وانما ذكرت ههنا للمناسبة النوع الخامس الاصوت

دهو

وهو كل اسم حكم به صوت كقاف لم يرب
او صوت لم يرب به لهما كخ لا ناقة البعير وطاق
حكاية الفرب وطق حكاية وقع الحمار بعضها بعض
النوع السادس من الكلمات وهو كل اسم كتب
في الكتيبي ليس بهما نسبة وليس بهما نسبة الاضافية والاسماء
فان تكتب اسم حرفة فيجب ان يكون على الفتح كاصولها نسبة
الاثن عشر فانها سوب كالمشت وان لم يضمن ان حرفة
ثلاث لغات وضعها بناء الاصل على الفتح وارب ان
اعراب في المصروف كعبدك ومديرك النوع السابع
الكنايات وهو ما وضع لتدل على عدد بهم وهم كذا
او صيرت بهم وهم كيت وزيت واعلم ان كم على
فتمين اسمها مبهمة وهو ما به مفر منسوب على التثنية كقولهم رجلا
عنه كسر وخبر بكية وهو ما به مفر من مفر كقولهم مال نفقة
او مجمع كقولهم رجال نفهم ومنه الكثير وقد تدخل من
فيها تقول كم من رجل لقيته وكم من مال الففقه

دهم

[illegible]

و فيه انه على التقدير
الظرفية يكون مفعولا
فيه فاما مقام على الله
فتم محمد واطاع الله

صفا

ومنها حيث وأما حيث تشبهاً بالنيات فلا منها إلا
 وظها أن يضاهي الجملة كما يجب حيث نه برس فإله المرح
 ستركهم من حيث لا يعلمون وقد
 أيضا إلى المفرد كقول الأشعل أضافي حيث
 سهل طارعا نجم يضيء كالنهار باسطا
 مكانه سيرا حيث يمشي مكانها ومنها إذا وحى
 المستقر وإذا اضطرار صار مستقرا نحو قوله تعالى
 إذا جاء نصر الله وفضله فطعنوا وبجوزان يقع
 فيه الجملة المضمنة في ألتك إذا الشمس طالعة والظاهر
 الفعلية نحو ألتك إذا طلعت الشمس رنة
 يكون للفاة نية ربة المبتدأ نحو خرجت فإذا السبع
 وألفق ومنها إذا دهر اضطر نحو جئت إذا طلعت
 الشمس وإذا الشمس طالعة ومنها أين وأين
 بمنزلة انهما نحو أين نسي وإلى القعد ومنها أين
 أين يجلسي وألى لكم أم ومنها أين نزلت

جاء

61

سواء كان فضيلة
او كسرة كما في المثال
شرح

او ستمها، نحو متى لا يوافق ومتى تعقد
 ومنها كيف لا يستفهم حاله وكيف كانت في حال
 منها ايان لان ستمها، نحو ايان يوم الدين
 ومنها من ومنه عن اول الله جوابا لمتى ما ذكرت
 رايها مذيوم الجمعة في جواب من قال متى ريت اراي
 انقطع راي يقي لياه يوم الجمعة وعن جميع الله ان هو
 جواب لا نحو رايته مذيومان في جواب قل الله
 انه اجمع مع ما رايته في ايمان ومنها لم ولدن عند غيب
 الملك والوق بينهما ان عند الملك ولا بشرط فيهم
 وبشرط فيهم في مديون وعاء في ذوات من لدن ولدن
 له ومنها وقف للفر المنع نحو ما ولده وقف و
 منها عوقض للمتعقب المنع نحو لا اضربه عوقض
 واعلم انه اذا اضيف الظروف بازربا لها منع نحو قوله
 تعالى يوم ينفع الصادقاي صدقهم ويومئذ
 ومحييكم وكذلك مثل وغير مع ما وان دان

من شرط

نقول

نقول ضربت مثل ما ضرب بك وضربته غير ان ضرب
 وبك وقاي مثل ان تقوم تقوم الخاتمة في سيايهم
 الاسم ولواصقه غير لا عرب والبناء وفيه فضولي
 فصل اعلم ان الاسم عشرين مرفعة معرفة المعرفه اسم وضع
 سيق فتمت اقسام المعربات والاعلام والمبته
 اعني اسماء الاسادات والموصولان والوزن
 باللام والمصناف الى اصدها اضافة معنوية
 والمعرف بالذات **فصل** اسم ما وضع في موضع
 لا يتناول غير موضع واهو المعروف المصغر المصغر نحو ان
 ثم اني اهرب نحو انت ثم اني اهرب ثم المخرجه ثم المبهات
 ثم المعروف الذي ثم المعروف بالبناء اعدا والمضاف في قوة المضاف
 اليه والنكرة ما وضع لشي غير معيني **فصل** اسماء
 الاعداد ما وضع لشي على كية اعداد الاشياء واصول الاعداد ثمانية
 واهو المخرجه واهو المعروف بالبناء اعدا والمضاف في قوة المضاف
 اليه والنكرة ما وضع لشي غير معيني **فصل** اسماء

من شرط

مضمون ما قبلها ونون مفتوحة تكون دوا ومكر ما قبلها و
 نون كذلك ليس على ان فعله كثر منه نحو سمين
 هذا في الصحيح اما النقص فتذف ياءه نحو قاتل
 وداعون والمضونة تحذف الفه ويبقى ما قبلها
 مفتوحا ليدل على الالف المحذوف مثل مصطفون
 وشرطه ان كان اسما ان يكون مذكرا علما لما قبل
 ويختص بالواو العلم واما قولهم بسون وارسون
 وثبون وقلون بالواو والنون فتشاذر ويجب
 ان لا يكون الفعل مؤنثه فلا ولا فعلا ان مؤنثه
 فعلى كآخر مؤنثه حمراء كسر ان مؤنثه سكرى ولا
 فاعل بمعنى مفعول كجريح بمعنى مجروح ولا فاعل
 عفيف فاعل كصبو بمعنى صابر ويجب حذف
 نونه بالاضافة نحو مسكومي وموتث وهو
 ما قبل بزه الف وقاء وشرطه ان كان صفة كشر
 فان يكون مذكرا فجميع ما بالواو والنون كسلات
 ان الين

وان لم يكن له ذكر فشرط ان يكون مؤنثا مجردا
 كالالف والهمزة وان كان انما يجمع بالالف وانما يشرط
 كهنه ات والمكسر صيغة في اللسان كنبوة غير مضبوطة
 تعرف بالياء كارب وافر اس وقوب وغير الثاني
 عن وزن فعال كجافز ومبادل جمع ضمير فدل قيا كلف
 في التثنية واعلم ان الجمع انما في ضمير جمع فلهذا
 يطين في صوت الفزة حاصرها وابنية جمع الفلة اكفل و
 اكفال وفلة وافعله وجمع كفرة وهو بالين
 ما فون العترة وابنية ما عداها الاربع وينتهي منها
 موضع الهمزة على غير التسمية نحو قوله لم تكتة فري
 مع وجه اراء فضل المصدر اسم ياء له من فقه
 ولينق منه للافعال كالزب والشر مثلاً وابنية من اللان
 المجرى غير مضبوطة تعرف بالياء ومن غير اللان قياسه
 كما الافعال والفعال ولا استعمال مثلاً والمصدر ان الين مفعول
 مع ضمير غير ضمير اعترض فاعلا ان كان لازماً كما جئنا
 وفيه مفعول بالهمزة

ويضرب بغيره ان كان منه يا نحو ضرب زيد عمرا
 ولا يجوز تقييد معمول المصدر عليه فلا يقال اعجنه زيدا اقرب
 وان كان بغيره اطلاقا فالعمل للمفعول الذي قبله نحو ضربت
 من بغيره اضرب مضروب بضرب لا بغيره فصل اسم الفاعل
 المشتق من الفعل ليس على من قام به الفعل من المذكر
 وصيغة من نحو انا الذي على وزن الفاعل كما رب همدونا
 غيره على وزن صيغة المضارع من ذلك الفعل بضم همزة
 مكان حرف مضارعة كذا قبله مضرب مضروب ويصل على
 الفعل الموصوف ان كان فيه من المبالغة الاستقبال ومقتضا
 على المتباعدة نحو زيد قائم ابوه او ذاك الحال نحو طائر
 زيد ضاربا ابوه عمرا او هرة كاشفها من كونه قائما او حرف
 النفي نحو قائم زيد الان ادعاء او موصوف نحو عنه ركب
 ضارب ابوه عمرا فان كان فيه معنى الماضي مجت
 الاضافة نحو زيد ضارب عمرا من جهة الفاعل كان مذكرا وانما اذا
 كان موصوفا باللام يستعمل فيه جميع الانتماء نحو زيد الضارب ابوه

عمرا

عمل الآن او غدا او أمس فصل اسم
 المفعول مشتق من الفعل بالوجهين المتعديا ليدل على من وقع
 عليه الفعل وصيغة من الثالث المحرر على المفعول لفظا كقوله
 او تقريظا كقولنا ورسى ومن غيره كاسم الفاعل من يفتح
 ما قبل الاخر كقوله من كجج ويصل على المفعول بالربط
 المذكورة في اسم الفاعل نحو زيد مضروب غلامه الان ادعاء
فصل الصفة المتصلة اسم مشتق من فعله ليدل
 من قام به الفعل بمعنى التثنية وصيغة على صيغة
 اسم الفاعل والمفعول وانما يعرف بالجمع نحو حميد بن ابي
 وترقيف ودلول وهو تعمد عملها لهم بشرط الاعتماد
 المذكور ومثاله ثمانية عشر لانه الصفة اما باللام او بحركة
 عنها ومثاله امة مصاف اربا اللام او بحركة عنها فمئة ثمة
 ومعمول امة منها اما مرفوع او منصوب او مجرور فذلك
 كانت ثمانية عشر وتفصيلها نحو ضارب زيد الحسن وصهبة ثلثة
 كذلك الحسن ابوه والحسن وجهه وصهبة ثلثة وصن ابوه

وغيره

وحسن وجهه ودر غرضه افام الاول متمنع الحسن وجهه
 والحسن وجهه وتختلف فيه حسن وجهه والبراق
 الحسن ان كان فيه ضمير واحد وحسن ان كان فيه ضميران
 وبيع ان لم يكن فيه ضمير وتمرر فيهما بهما ضمير
 في الصفة وتمرر فيهما بوجرت فيها ضمير الموصوف
فصل في التفضيل اسم مشتق
 من ضمير ليل على الموصوف بزيادة غيره وصيغته الحسن
 غلبا فلهذا لا يخلو في بحر ليس يرون ولا عيب خورنما
 الماسي فان كان زنة على الفلانة او كان لونا او عينا يجب
 ان ينسب من الثماني الجوز ما يثل على المبالغة والنزه او الكثرة
 ثم لا يبع مصدر ذلك الضمير من ضمير على التميز كما تقول هو
 انتم اتخاها واقر حجة واجمع عجا وكثر اضطراره في زيه
 وقيل ان يرون للضمير كما ترونه صابا للضمير فلو انما روى
 واكثر واستما على غنة اوجه منها فان فيه ان هذا القوم
 او مودة الله كخزبه الا الضمير او عين خوزبه افضل

من عمرو

من عمرو ويجوز في الدال الاوار ودر طابقه اسم تفضيل
 للموصوف نحو زيدا افضل القوم واذكيان
 افضل القوم والزيدون افضل القوم
 ما فضل القوم والهند والهندان
 القوم وفضل القوم والهندات فضيلت
 القوم وفي الثاني يجب المطابقة كخزبه الا افضل
 والزيدان الا فضلان والزيدون
 وفي الثالث يجب كونه مفردا كراية كخزبه افضل
 من عمرو والزيدان افضل من عمرو والزيدون
 افضل من عمرو والهند والهندان والهند
 افضل من عمرو وعلى الاوجه الثلاثة ضمير في الضمير
 يعبر في ذلك الضمير ولا يعبر في مظهر املا الا في منه قوام
 نحو صا وايت وجلا حسن في عينه الحاصل منه

في عيني زيد فان الفعل يند لاصن وهي نهجك وهو انه ذكر في كلامه المخرج
القسم الثاني في الفعل

لونه

تعريفه واقامة ثلثة الحاقى ماضى مضارع
 والامر الال الحاقى وهو يدل على زمان قبل زمان الطريقة
 وهو منزه عن الفتح ان لم يكن اسمه ضمير مرفوع متحرك منزه
 عن الحركة كقرب وعى الصم مع الراد كقربوا الثلثة
 المضارع وهو شبه الاسم بانه حروفين في اوله
 لفظا في اتفاق حركاتها وسكناتها كقرب يفتح
 فهو كقرب ويخرج وفي دخل لام التاكيد في اولها
 نقول ان زيد يقوم كالتقدير ان زيد يقوم وتناد
 في عدد الحروف ومنه في انه شريك بين المال والاقبال كالتقدير
 وذلك كقرب مضارع واليمين والسوف يحذف منه الالف
 كقرب واللام المفتوحة بالي كقرب وحروف المضارعة
 ومنه في الالف كقرب امرين كانا ضمة مع اربعة حروف
 مفتوحة فيمعه كقرب يفتح وفيه وازا من الالف
 في الفعل الناقصة المضارعة ان تهتم الاسم والاصح في الاسم

واللام

وذلك اذا لم يتقدم به لون التامة ولا لون الجمع المرفوع
 وانواع الاعراب فيه ثمانية اربعة وكصب وحرم
 نحو كقرب وان يفتح دم يفتح كقرب في الضمة
 الاعراب للفتح وهو اربعة اصناف الاول ان
 يكون الرفع بالفتح والضم بالفتح والجر بالجر
 بالضم والفتح بالفتح كقرب وان يفتح بالفتح
 الثالث ان يكون الرفع بفتح النون والضم بالضم
 كقربا والفتح بالفتح كقربا والضم بالضم كقربا
 لقولهم يفعلون وهم يفعلون والفتح بالفتح
 ومن يفعلون ومن يفعلون ومن يفعلون
 تفعلي الثالث ان يكون الرفع بفتح النون
 والضم بالضم كقربا والفتح بالفتح كقربا
 الالف جازي غير التامة والجمع والى طيبة تفعلي
 ومن يفتح ومن يفتح ومن يفتح ومن يفتح
 ان يكون الرفع بفتح النون والضم بالضم كقربا
 والفتح بالفتح كقربا والضم بالضم كقربا

حاصل

اللام الضمة والفتح

اللام

فصل
فصل

الدم ويختص بالباقي لا يفي غير نفسه والجمل والمثلي طبعه
نحو هوليبي ولن يسعي ولم يسع **فصل**
الرفع على منسوخ وهو جريح عن النصف والمجاز نحو هوليبي
وهوليبي وهو يري وهو يسعي **فصل**
المضارع المصنوع على خمسة أحرف أن ولكن وكذا وان
وان المقتدة نحو اريد أن يحب الحسن وانا لن
أضربك واهل كذا واهل كذا واهل كذا
وتيقه يران في سبعة عشر مضاعفة نحو اسلحوا
للملثة ولام في نحو قام به لضرب ولام الجهم في قوله
تم ما كان الله ليعذبهم واهل الواقعة جوبه في جواب الامة
واثر والاشتهام واهل الواقعة والاضحى نحو اكرمكم ولا
تعصفتب واهل فتحوا واهل في واهل في
ولت في الاثنية واهل في الاثنية واهل في الاثنية
منا واهل الواقعة كذا في جواب من في الاثنية
نحو اكرمكم واهل في الاثنية واهل في الاثنية

و

نحو حبتا او تعطيني مقف واهل الواقعة واهل الواقعة
عليه اكرمكم نحو اعجبكم في اكرم ونحو واهل الواقعة واهل الواقعة
لام نحو اكرمكم لان اكرمكم ومع واهل الواقعة واهل الواقعة
اعجبكم في اكرمكم واهل الواقعة واهل الواقعة
لما يعلم واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
بما انما في الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
منكم في الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
تعب في اكرمكم واهل الواقعة واهل الواقعة
عالم واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
ومهما واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
وان المقدرة نحو لم يضرب واهل الواقعة واهل الواقعة
لديرب واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
الى اخرها واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
منقيا واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة
ود واهل الواقعة واهل الواقعة واهل الواقعة

بعدة

فصل
فصل

كل الجمل

لعلنا نقول بدم ويدا ملأ
ندم ويدا ولم ولعائلة الحمازات
او كما فنه من ع المين مثل على الالاس سبب نية تشر
الالاس شرط وان نية جواز ثم ان كانت الشرط بلان مضاعف
يجب الجرم فيها وان نية اركب وان كانا مضاعفين
لم يعمر فيها لفظا وان ضربت ضربت وان كان للبرام
وصح مضاعف يجب الجرم في الشرط وان تضمن ضربا وان
كان الشرط دمه مضاعف جاز فيه الصواب وان تضمن اركب وان
الركب اركب ولعلنا انه اذا كان البرام مضاعف
لم يجر الفاعل في الجرم في اركب في اركب قال الله تعالى
وعدة فان ايتا وان كان مضاعف مضاعف او مضاعف جاز الرجل
في ان تضمن في الضمك او فاضلك وان تضمن اركب
او فلا اركب وان لم يكن البرام امه القمهي المداوي
يجب الفاعل وذلك في اركب صرر لحد ان يكون
ما يفسد قد كقولنا نعم ان كميون فقد سرق اخذ له

دفعه

الزينة

الثانية ان يكون البرام مضاعف بغيره كقولنا نعم
يكفي عيو الاسلام ويدا فلن يقبل منه الثالثة
ان يكون حبة امته كقولنا من جاء بالحسنة فله
عشر مثلها الى امته ان يكون حبة نية امته امه كقولنا
لعلنا قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني وانا سلك
طريقا علموه من موثبات فلا ترجعوا من الكفاد
او امته كقولنا ان يحكمنا فمنا او دعاء
كقولنا ان الامتة في حياك الله وقديع اذ مع المنة
الامتة برض الفاعل كقولنا وان تضمن نية باقية كميون
اذا لم يقبلون واما بقية ان مع الاصل الحية اركب الام
كولنا في والبرام لا تكتفي في الجرم والامتة
هل تزد ربنا كركمك والتمن خركمك عدي
اخركمك والموض لا تكتفي بيا مضاعف كركم
اذا قصة ان الاول سبب في كركم في الامتة ان مرقم
لعلنا في ان تلت في كركم البرام فذلك امتع قولنا لا تكتفي

من غير الامتة المبرم
البرام المبرم

مقران

هذا القسم

تدعى ان لا يتبع الحسنة او لا يقع ان يكون ان لا يكون قبل
ان القسم الثاني للاس وهو في طبقة الفعول
التي طرقت في اواخر ايام ابن محمد في المضاعف حرف
المضاعفة ثم نظر فان كان ما قبل حرف المضاعفة ساكنة فيكون
الوصف مضبوطا ان انتم تالفته نحو كذا وكذا وكذا وكذا
كأنكم اذ تالفته لا يربط به اخرج فان كان متحركا
فما قبله لا الهرة نحو كذا وكذا وكذا وكذا
العلم انه في بعض من عوامة الهمزة كذا في مضاعف واخر في نظام
واسع واخر باو او واو ودخرج **فصل** من باب ما
هو من حرف فاعول واقيم المعول بغيره وعلمته في بعض
وعلمته في الماضي ان يكون الفعل الاول متحركا فقط واخر
اخره كمر او ذلك في الاربعة في اواخرها في اواخرها في اواخرها
ولما في الاربعة في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
وذلك فيما اوردته في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
او يكون اول متحرك منه مضربا في اواخرها في اواخرها في اواخرها

عمره

همزة ومصرح السجدة واقدر والهمزة تتبع المضبوط ان
له ترج وفي المضاعف ان يكون حرف المضاعف مضبوطا
ما قبله مضبوطا ما قبله في اواخرها في اواخرها في اواخرها
والاضاف ان الفعل والفعل في اواخرها في اواخرها في اواخرها
ما قبله الاخر نحو كذا وكذا وكذا وكذا في الاصح في اواخرها
الفاء نحو كذا وكذا وكذا وكذا في الاصح في اواخرها
نحو كذا وكذا وكذا وكذا في الاصح في اواخرها
اختير والقبيل انهم لفذان الفعل فيهما في اواخرها في اواخرها
الذين الفاء نحو كذا وكذا وكذا وكذا في الاصح في اواخرها
فصل الفعل في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
غير الفعل كذا وكذا وكذا وكذا في الاصح في اواخرها
والمنفعة في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
كأنكم في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها

لا عطيت به اذ عطيت درهما كذا في اواخرها في اواخرها
تنته في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها

في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها
في اواخرها في اواخرها في اواخرها في اواخرها

وخبر وحدثت ربح المعاد افعال استه مفعولها الاول
 الامر لمفعول محذوف في جواز الاقضاء على هذا النحو اعلم الله
 زينة الفاعل لمفعول محذوف في عدم جواز الاقضاء على هذا
 فلا يقال علمت زينة غير ان لا يسر بل يقال علمت زينة مع كونه
 فصل افعال القلوب وهي سبعة علمت ظننت
 وحسبت وخلت ورايت ودعيت ورضيت
 وهي تدخل على المقدار والحق فتصير على الفعلية
 نحو علمت فيدا فاضلا وظننت محمدا عالما واعلم
 لهذه الافعال عرض منها ان لا يقترن على مفعولها بخلاف
 انطيت فلا يقال زينة علمت زينة ومنها جواز ان لها
 لم تلت نحو وكذا ظننت سحاما اذا عرفت كونه قائم فظنت
 ومنها انها تليق اذا وقعت قبل الرفع لم نحو علمت زينة
 عنه ان لم يجر و قبل الرفع نحو علمت زينة في الدار قبل
 لام الاتباع نحو علمت زينة منطلق فمنه في الموضع ليعمل
 فقط وتعد من ذلك ستم تغنيها ومنها انه يجوز ان

تعلم
 هذا باب افعال

يكون

يكون في علمها ومفعولها ضمني من شئ الواسع نحو علمت
 منقطعاً وظننت فلان واعلم الله فيكون لم تلت بمنزلة
 وعلمت بمنزلة فيت درايت بمنزلة كبرت ووصف بمنزلة
 اصليت الفاعل فوضب مفعولاً واسماً فقط فلا يكون مح من
 الافعال القلوب فصل الافعال الناقصة افعال ضمت
 تقر بالانقضاء على معنى غير صفة مصدر ما دهر كان ومار واسبغ
 ومسه الخ وتضمن على الجملة لا كونه لافادة نسبتها لهم من ارفع
 الا ان يوضب اثره فيقول كان زينة قائماً وكان يكون على تنه
 اقم ناقصة به مثل على ثوبت خبر انفسها في الماضي والماضي
 نحو كان الله عليهما كليهما او منقطعاً نحو كان زينة قائماً
 وهو غير ثابت ومصدر نحو كان القفال مصدر القفال وراثة
 وهو لا يغير به المعنى كقول الشاعر جياذ بني اليك كاشاني
 على كان المستوية العراب ارفع المرونة وحلله
 لا انتقال نحو حار زينة غنياً ورجع وهو ليس متل على اقران
 من الملامت لك الاذات نحو اصبغ زينة فاكر ان كان ذاكر اذ وقت

هذا باب افعال

الصح

الصبح وغيره في الصباح وكذلك ظلمت به لان
مع اقتران من المثلثة بفتحها وعين صا وواو ال وما برح ذلك
قروا انفسكم على ثبوت خبرها لعلها لا تفرق ما دام الامر
جدا وليس من يزل عن ثبوت خبرها ولا يغيره من غير خبرها
وذكرت بقية احكامها في القسم الاول فلا تعيها **فصل**
افضل رضى الله عنه في ذكر الخبر لعلها لا تفرق
الاول للرجاء وهو عي فعل جامد ولا يعمل
منه غير الماضي وهو في العمل مثل كان نحو عي
زيد ان يقوم الا ان خبره فعل مضارع معان
نحو عي زيد ان يخرج ويجوز تقديمه نحو عي
ان يخرج زيد وقد يحذف ان نحو عي زيد يقوم
والثاني للوصول وهو كاد وهو مضارع وروى
ان نحو كاد زيد يقوم وقد تدخل ان نحو كاد زيد
ان يخرج والثالث للاخذ والشرع في الفعل
وهو طعن وجعل وكره واخذ وسغا افاضل

لا

نحو كاد زيد ان يخرج ويجوز تقديمه
واو ال وما برح ذلك
قروا انفسكم على ثبوت خبرها
ولا يغيره من غير خبرها

كاد نحو طفق زيد يكتب الخ واوشك وسع
نحو عي وكاد فصل بفعل النج وهو ما
لا لثناء النج وله صيغتان ما افعله نحو ما
احسن فيدا الى اي شيء احسن فيدا او احسن
صغير وهو فاعله وافعله به نحو احسن زيد
ولا يثنان الا ما ينف منه الفعل التفضيل ويتعمل
في المتنوع بمثل ما استدل كما عرفت ولا يجوز التصريف
فيه ولا التقديم ولا التأخير ولا الفصل والثاني
احاز الفصل بالظرف نحو ما احسن اليوم فيدا
فصل افعال المدح والذم ما وضع لانشاء مدح
او ذم اما المدح فله فعلان نعم وفاعله اسم
باللام نعم الرجل زيد او مضافا الى الموصوفين
نحو نعم غلام الرجل زيد وقد يكون فاعله مضاف
يجب عليه بكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد او ما
نحو قوله نعم فاعها من مبرورين مبرورين

نعم

نحو

ولما نزل على غيرهم فلا تفتنهم فلا تفتنهم على ما نزلوا
 قولا نزل فلا والله لا يتبعك الناس فلا تفتنهم
 بأنهم لا يزالون فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 والماء في الكوز فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 في مذهب الفل فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 داء أو مجازة أو مرتبة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 منزهة ولا سقاة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 ولا طرفة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 لبره فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 المنفرد فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 في المرفوع فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 كوا القربية فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 زية فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 كقولهم فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 مع القول فلا تفتنهم فلا تفتنهم

الر

إليه وفيه فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 ليخو الاجل فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 لتفتنهم فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 لفتنه فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 ورثة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 يحجب المطابقة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 ما عايناه فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 لهذا فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 عاين فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 في رتبة فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 منها فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 انهم فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 ليس فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 القسم فلا تفتنهم فلا تفتنهم
 في رتبة فلا تفتنهم فلا تفتنهم

فلهذا
 فلهذا
 فلهذا

في قوله فلا تفتنهم
 في قوله فلا تفتنهم
 في قوله فلا تفتنهم

وانه وانه من على الظاهر والظاهر من جهة دابة الرحمن ووجه
 دلالة القسم من جوابها وخرجه ووجهه ثم ما عليها من
 كانت بوجهه يجب دخول اللام في اللاحية والفعلية نحو واللثة
 فونيد قائم ودالة لا يمكن كذا ويزم كونها مع اللام في اللاحية
 نحو واللثة ان زينة القام وان كانت منفقة يجب دخول الاداء
 نحو واللثة ما زينة قائم ودالة لا يقوم وقد كلف حرف النفس
 لوجود اللثة كقولهم تالية تفتقوا كذا في زينة اللثة
 وعلم انه قد ينفذ جواب القسم ان القسم باقيل عليه نحو زينة
 دابة او توطئة منه نحو زينة دالة قائم وعلى المعادة
 كقولهم انهم عن القوم وعلى الاستعداد نحو زينة
 القطع وتذكر عن عودهم اذ اذم عن باقر فدون عن
 بعد اللثة تقول قلت من عن يمينه وجرن عن يمينه فرق
 نحو زلت من على الفرس والكاف للتشبيه نحو زينة
 كقولهم وزائنه كقولهم ليس كمنه زينة وقد يكون كقولهم
 الشعر يفضلك عن كالب والبر والتميم تحت عنوان صيف
 الاثر

الاثوث الشم وحذ ومثلك لاتباع الزمان في ذلك
 كما تقول في شعبان ما اتيته من رجب ولطيفة في الميزان
 نحو ما اتيته من شهرنا ومنه يومنا في شهرنا وفي يومنا وحذا
 وعددا للاشياء نحو حبل العزم ملازم ومثلك عود رعد
 بجر **فصل** في الموقوف المشبهة بالفعلية ان كان
 دلالة وكيفية ولكن ولعل في هذه الموقوفات
 اللاحية فتعصب الاسم وترفع الجذر كقوله وقد يطعمها ماء
 الكاف فكيف في العزم في هذه الافعال تقول انما قام
 زينة واعلم ان ان الحكوة لا ترفع معنيتها من كونها
 وان المفردة مع اسمها وطرأ في مع المفرد ولا يرفع اليك
 اذ كان في انبه الكلام نحو ان ذلكا قائم ولبه القول القوية
 نعم ليقول انها بقوة وبعيد الموصول نحو ما اتيته من رجب
 اللاحية واذا كان في طرأ اللام نحو ان زينة القام ويجب ان يقع
 حيث يقع من على نحو ان زينة اعلم وحيث يقع معولا
 نحو كذا انت قائم وحيث يقع معا دالة نحو ان زينة القام
 الاثر

في الموقوفات
 بجر

انك قد ضللت وحيث تقع ملتة نحو عنك انك قد ضللت
 حيث تقع مجرور نحو تجت من ان زية اقام وبعده لوك
 لو انك عرفت انك ضللت وبعده لولا انك ضللت وبعده لوك
 العطف على اسم ان المكونة بالرفع والنصب باعتبار اللفظ
 نحو ان زية اقام وبعده لوك واعلم ان ان المكونة بالرفع
 وبعده اللام فرقا بينهما وبين ان النافية كقوله نعم وان كان
 على قوتهم وحجوز انما لها كقوله نعم وان كان على جميع
 له من محذون ومنه ضرع على الافعال نحو قوله نعم وان كان
 من قبله من النفي وان ظلت من الكونين ومنه لفتحة
 قد تخفف ويجب ان لا يقرأ في موضعين من مقترنة ضرع على
 اسمية كانت نحو بغير ان زية اقام او ضعية ويجب ان لا يقرأ
 او سوف او قد او حرف النفي على العطف بقوله نعم على علم
 ان يكون من كلام من هذا الضمير المتعذر اسم ان والجملة ضرع
 وكانى للتشبيه نحو كان زية الاكبر قبه وبعده لوك
 من كلف التشبيه وان المكونة وانما فقت تقسيم الكاف عليها

نقد ربا

نقد ربا ان زية الاكبر وقد تخفف ففتحة العطف
 نحو كان زية الاكبر ولكن للاستهانة وتوسط
 بين الايتين تغييرين في اللفظ والعطف نحو ما جازني زية الاكبر
 وعطاف زية الاكبر نحو ما جازني زية الاكبر فقام زية الاكبر
 نحو اقامه وتخفف ففتحة نحو ذهب زية الاكبر نحو زينة
وليت للفتحة نحو ليت زية اقام عطف انما
ولعل لانه نحو قول الله احبب الله اليك ولت منهم
 فعل الله يرفع ففتحة وضم الجواب نحو ليت زية اقام وفي البيت
 لغات على وعن وان ولا لا ولعن
 عند المبرور اصدعته زية فيه اللام والباء ففتحة **فصل**
 حروف العطف عشرة الواو والفاء ودم
 وحتى واوداما وام وولا وبل والين
 فالاولية الاول للجمع فالواو للجمع ضم نحو جازني
 وعمر و سوا كان زية مقدوف الجير ام عمر والفاء للترتيب
 بلا مله نحو فام زية فمروا وكان زية مقدما بما مهله وتم لوك

نقد ربا

الاستدراك
 من كلام من قد ضللت

هذا
 بل هو العطف

بملة ثم ذكرني ثم عذرك اذ كان زيه مقه ما لم يزل فيها
 ملك وحقى كنم في الترتيب الملة ان ان هتة ال
 فلهتم ثم وطرط ان نرين معطفها واخافا للمعطف عليه
 وبه تفتة فرة فومات افاك مر الانية اوضها فيه فوخته
 ثم المايج حرة الشاة واكد انا واكم هذه الفنة فبرت الملم
 لاه الامرج لابعنه فوخرات بصرة الملة انا انما نرين
 حرف العطف اذ كان فقتم عليها انا فخر الخ الله دام فم
 واذا فوكد ويجوز ان يقيم انا مع او فخر زيه انا كاتب ليكن
 واكم على فستين لاه المائل باغ فقتين انا الامرج وائل
 علم فبرت بصرة ما بها بخلاف انا فان الما
 لا يبر فبرت بصرة انا وليستعل بثلثة شرايط الاول
 ان يقع قبلها فمة فوكر اذ كان عندك ام عمره واذا
 ان يديها لفظ مثل ما يلا الفرة اعنى ان كان بعد انا
 فمة فذلك بعد انا كامة وان كان فعل فذلك
 فوكر انا فم فم فم فلا لعل او ايت فم فم فم

مفتی محمد

الشيخ

الثالث ان يكون ثبوت احد الامرين المتقاربين
محققا وانما يكون الاستقضاء عن التعيين فذلك محذور

ان يكون جواب لم يتبعين دون نعم او لا فاذ قيل
اذ يد عندك ام عمر و فاجابه بنعيين جدا اما
اذ شئ با و و اما فاجابه نعم او لا وضقطعة وهو
ما يكون جواب لم مع الهزة كما لو اريت شيئا
وقلت لئن اكلت اكلت على سبيل القطع ثم تحصل لك

انها ساء فقلت ام هي ساءة ونقصد الاعراض
الاخبار الاول واسئنا وسئل انجو معناه بل هي
سئاء واسئنا ام المنقطعة لا يستعمل الا في الخبر
وفي الاستفهام نحو اعينك يا ام عندك عرو ولا
بل ولكن جميعا ثبت الهم لاصلا من مبداء لا يقع ما
وجبلا اول عن التثنية نحو جابتي لاعمر من الاعمال

عزالدول محمد صابري زبدي بل غفرلہ معنہ اہل جاوید عمرہ
و محرقام بکر لکن خالد المقم

三

ثلاثة انا وانا وما وصفت تنبيه الخ لطلب لئلا يفرغ من
الحكم فلا دالة لانه فلا مع لئلا يفرغ من كانت كونه قد
الا انهم هم المفسدون وكقوله اما والذي ابي و
اصحك والكتب اصوات واما والذي امره الاما اذ
نحو الا لا تفقد وان لا تفرب الثالث هانديت
الجملة نحو اية قائم والمفرد نحو هذا وهو لاء **فصل**
حروف الهمزة يا ويا وها وها وواو والهمزة المفتوحة
للقرب ويا وها للبعية ويا وها للمتنطق وها متحركها
فصل حروف الياء بستة نعم وبل واي واهل
وجير وان اما نعم فلتنقيح كلام سابق فبها
او منفيا ويختص بالاجاب فزعم الاستفهام كقولك
اكتب بورك قالوا بلى وجير الكلام اي
نه قلته
ارنه قام واي للذات بعد الاستفهام ويظهر
كلامه في ذلك كانه قلته

والله

والله واحل وجير وان تصدقوا لئلا يفرغ من
فصل حروف الياء ثمانية واهل واهل واهل
حروف الهمزة يا وها وها وواو والهمزة المفتوحة
للقرب ويا وها للبعية ويا وها للمتنطق وها متحركها
فصل حروف الياء بستة نعم وبل واي واهل
وجير وان اما نعم فلتنقيح كلام سابق فبها
او منفيا ويختص بالاجاب فزعم الاستفهام كقولك
اكتب بورك قالوا بلى وجير الكلام اي
نه قلته
ارنه قام واي للذات بعد الاستفهام ويظهر
كلامه في ذلك كانه قلته

حروف الهمزة يا وها وها وواو والهمزة المفتوحة
للقرب ويا وها للبعية ويا وها للمتنطق وها متحركها

والله

ليس المكون مادته بالكيان وكان ذهابه له ذهاباً

وان نحو قوله فاما ان حروب فوه الا ان قالوا وان لم

الامنية نحو قوله فاما ان حروب فوه الا ان قالوا وان لم

حرفا القسير اني وان فاني قال الله تعالى

وكل القوت التي اراهم القوت كانت قد تغيره

ام رفته وان انما يقترضه من غير ان يقترضه

وناديه ان بالبر لم فدايقا فانه ان انه ينفذ

القول لاسمائه **فصل** حروف التفضيل اربعة هاء

والا ولولا ولوعا ولها صدر الكلام ومنما كانت

على فمهم ان اذ وقع على المضارع نحو هذا ما هو ولم يبين

ومن على الامر نحو هذا فخرت تايها اوج لا يكون

تخفيفا انما باعتبار ما فات ولا فخر ان على الفهم كما وان

وقوعه انهم فاما فخر فخر كما تقول من فخره فلهذا ان

لا فخرت تايها جميعا كونه جرمها ان حروف التفضيل

الاول حروف التفضيل وحرف المصدر وحرف الاستفهام ولولا ولما

فوقه
كما قال الله تعالى
فاما ان حروب فوه
الا ان قالوا وان لم
الامنية نحو قوله
فاما ان حروب فوه
الا ان قالوا وان لم

نحو

لها من آخر وهو امتناع الجملة الثانية لوجه جملته الاولى

نحو لولا على كماله من دمج يحتاج الى الجملتين

الامنية **فصل** حروف التثنية ثمانية

المضارع المثل نحو قوله ما كذا في قوله ما كذا

سميت حروف التثنية ليدلها هذه الملامح على ان

عامة وقد يجيء للملكية اذا كان جوابا لمن ليل هو قام به

فصل ثمانية وفي المضارع التثنية كذا ان الملكية

قد يصدق وان الموات في التثنية وقسم التثنية

لقد كانت قد يعلم الملك المعقولي ويجوز الفصل

ويبين الفصل بل قسم نحو قوله والله احسن وكيفية

الفعلية عنه وحروف التثنية نحو قوله الشاعرا فبدا

الترسل بغير ان وكابنا لما قرأنا من هذا لينا وكافنا

اركانه ثمانية **فصل** حروف الاستفهام ثمانية

وهي حروف الاستفهام وهي هاء وان على الجملة الاسمية

نحو انية قائم وهل قام فريد ودرهمها مع الفعالية اكثر

الاول بين اء والفعل المحذوف ثم ذلك اء
 ان كان صائلا للماضي فهو ماضي والماضي ماضي
 محذوف ثم المحذوف منطلق عام في يوم الجمعة
فصل حروف اربع كلها وضعت لزجر المتكلم ودفعه
 ما تكلم به لقوله تعالى ارجع الى آياتك فانك تعلم هذا ما ليس
 لك من افعاله المحذوف في يوم الاحد كما اذا قيل لا ارجع
 زيدا افسد كلاما واضحا في قوله وفيه ما يمنع صفا
 كقوله تعالى لا تعرف تقولون وح كيون انما بين كونه
 من هذا الكلام وح كيون حونا ارجع ان يكون تحقيق
 من الله **فصل** ما اذا كان كونه وهو المحذوف من الله
 تانيث ما بين الفعل كونه وبينه وعرفت مواضع نحو
 الما قها واذا قبلها كان بيا وجب تحريكها بالكر لانها
 اذا حركت حركت بالكر نحو قد قامت الصلاة وحركتها
 لا يوجب دما حذف لا محذور بل لا يقال وفيه محذور لان
 حركتها محذوفة له في قوله كوني وقوله الما قها

واما

١٤٥
 واما الحاق علامة التنبيه وجمع المذكر وجمع المثنى
 فضعيف فلا يقال فاما الوديان وقاموا الى
 وفن النساء وتبقيروا الى الحاق لا تكون ضمائر ملاء
 يلزم الاضمار وقبل الذكر بل علامات والله على كل
 الفاعل كناية التانيث **فصل** التنوين نون
 ساكنة تتبع حركة اخر الكلمة ولا تدخل الفعل
 خمسة اقسام الاول للممكن وهو ما تدل على ان لا
 ممكن في مقتضى الاستمعية بعفانية منصرف قابل
 للحركات الاعرابية نحو زيد والثاني للتكثير وهو ما
 على ان الاسم نكرة مخصوصة اى اسكت سكوتا مائلا
 العوض وهو ما يكون عوضا عن المضاف اليه نحو
 جئتني ويوصلني اى حين اذ كان كذا ويوم اذ كان
 كذا وساعتني اى ساعة اذ كان كذا الرابع
 للمقابلة وهو التنوين الذي في جمع الموث السام نحو
 صلات يقابلون جمع المذكر السالم كسلاين وهذه
 مشقوقة

تختص بالاسم الخامس التثنية وهو الذي يلقى
في آخر البيت وإضاف للصواع كقول الشاعر
أَقْلَى الْكَوْمِ غَايِلٌ وَالْعَتَابَا وَقَوْلِي إِنَّ أَصْدَتْ
تَقْدَرُ أَصَابَا وكقوله نَا أَبْنَاءُ عَلَا وَنَكَا
وقد نجد في التنوين من العلم إذا كان موصوفاً باب
مضافاً إلى علم آخر نحو جاني زيد براء **فصل**
في التأكيد في نون وضعت لتأكيد الأمر
إذا كان فيه طلب مابناء قد لتأكيد الماضي
على ضربين خفيفة أي ساكنة وثقيلة أي شديدة
وهي مفتوحة أن لم يكن قبلها ألف نحو اضربن اضربن
اضربن والأفكسودة نحو اضربن واضربن وثلاث
على الأمر والنهي والاستفهام والحق والعرض جواراً
لأن في كل منها طلباً نحو اضربن ولا تضربن وهن
وكيت تضربن والاقضين وقد يدخل النون على
القسم وجوباً لوقوع الاسم على ما يكون مطلوباً للتكلم

تقول نقي تداني أنا

غالباً

غالباً نادره أن لا يكون القسم خالياً من
معنى التأكيد كما لا يخلوا أوله منه نحو والله لأفعلن
كذا وأعلم أنه يجوز يجب ضم ما قبلها في الجمع التأكيد
نحو اضربن لتدل على الواجب والجمع المحذوف وكسر ما قبلها
في الواحد الموت المحاطة نحو اضربن لتدل على الداء
المحذوف والفتح فيما عداها كما في المفرد فلانة لتؤم
لا لتبين الجمع المذكور وكسر لا لتبين المخاطبة وإما
في المثني جمع الموت فلأن ما قبلها ألف نحو اضربان
واضربان زيدت الألف في جمع الموت قبل نون التأكيد
لكراهة اجتماع ثلاث نونات نون المضمر ونون التأكيد
ونون التأكيد لا تدخل في التثنية أصلاً ولا في الجمع مطلقاً
لأنه لو حركت النون لم يبق على الأصل فلم يكن خفيفة وإن
أبقوها ساكنة فلم يزم التقاء السكتين على غير جملته وهو
غير محتمل قد أحسن الله تعالى في إتمام تحرير هذه
النسخة الشريفة المسماة بالهداية لعبده الذليل

قد مضى في لا ونبي

انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو
 انما هو انما هو

المسكين المستكين حسن بن المرحوم المعصوم الامير

محمد الواجد داغي الاصل التبري على المسكين
 عفي الله عن عيوبها وقبحها وحسنها
 في اليوم الثاني عشر من شهر
 ربيع المرجع سنة تسع وتسعين
 مائة عام بعد
 الالف

في يوم
 فقط
 طهر
 جاز

من العجوة النبوية صلى الله عليه وآله والحمد لله

العالمين وصلى الله على خاتم النبيين محمد الوحيين

وعلى اهل الطيبين اللهم في بقية
 من خوردها واليه امرت
 في يومها من غورانية
 من غورانية
 من غورانية

في يوم
 من غورانية

في يوم
 من غورانية

هذا الكتاب عوامل البرجاني

والله اعلم بالصواب

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير
 خلقه محمد وآله اجمعين اما بعد فان العوامل في
 القرمانية عامل وهي لفظية ومعنوية فاللفظية ستة
 وقياسية فالسماعية احدى وتسعون عاملا والقياسية
 سبعة عوامل والمعنوية عددان وتنوع اغنية
 على ثلثة عشر نوعا النوع الاول حرف تحت الاسم
 فقط وهي لحة عشر حرفا الباء ومن والى وفي
 واللام ورب وواو رب وعن وعلى والكان
 ومن مند ومن ومن ومن ومن ومن ومن ومن
 القسم وحاشا وعدا وخلا النوع الثاني حرف

تفسير

في يوم
 من غورانية

تنصب الاسم وقرن الجوز في ستة احرف ان كان
 وكان ولكن وليت ولعل النوع الثالث حركة
 ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وهما ما وراء المشتهر
 ليس النوع الرابع حروف تنصب الاسم فقط وهي
 سبعة احرف الواو والاء والياء وايا واي وهيا
 والهمزة المفتوحة النوع الخامس حروف تنصب الفعل
 المضارع وهي اربعة احرف ان رنن في ما دن
 النوع السادس حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة
 احرف لم ولما وللام الامر ولعاء النهي وان الشبهة
 النوع السابع اسماء تجزم الفعل المضارع على معنى
 وهي ثمانية اسماء من وما واي ومق ولان اثنان
 وحيا واي وادما النوع الثامن اسماء تنصب
 على التثنية اسماء النكرات هي اربعة اسماء احدها
 عشرة اذا كتبت مع احدا واثنين المتع وتعين
 نحو احدثت درهما فانيها لم وثانها كاتق ورابعها

الرف

النوع التاسع كلمات تسمى اسماء الافعال بعضها
 تنصب وبعضها ترفع وهي تع كلمات الناصبة
 منها ست كلمات وهي وزيد وبلد ودونك و
 عليك وها وحيل والواقعة منها ثلث
 كلمات هي هات وشتان وسرعان النوع
 العاشر الافعال الناقصة ترفع الاسم وتنصب
 الخبر وهي ثلثة عشر فعلا كان وصار واصف
 واضهى واصبح وظل وبات وما زال وما بقى
 وصارح وما دام وما تفك وليس وما يتحقق
 منه ثمة النوع الحادي عشر افعال المقاربة ترفع
 اسمها واحدا وهي اربعة افعال عسى وكاد وكذا
 واوشك النوع الثاني عشر افعال المدح والذم
 ترفع اسم الحبس المعرف باللام وبعده اسم آخر
 مدح وهو الحمد ومن بالمدح والذم وهي اربعة افعال
 ذم وبش وساء وحيدا النوع الثالث عشر

افعال

مصر الدار والايمان والكتب
وجبور السور والكتب
في يوم النسيم الفطير
١٤١٢

